



## محقق اردبیلی و مسأله حکومت در عصر غیبت (مقدمه)

پدیدآورنده (ها) : سروش، حجة الاسلام و المسلمین محمد

میان رشته ای :: همایش محقق اردبیلی (قدس سره) :: مقالات کنگره محقق اردبیلی، جلد ۲ (ملی)

صفحات : از ۱۷۳ تا ۲۲۲

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1742190>

تاریخ دائلود : ۱۴۰۲/۰۷/۲۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- علل نافرجامی تدوین و تنقیح قوانین در ایران
- چیستی و چگونگی اعمال حق تجمع مسالمت‌آمیز: تحلیلی بر دستاورد گزارشگر ویژه ی ملل متحد
- اندیشه های یک عالم شیعی در دولت صفوی (آیت الله علی نقی کمره ای)
- اعتبارسنجی عرف و رویه‌های قانون اساسی
- جواب فروغی بمطبوعات انگلیس
- گالیله قسم خورد و توبه کرد ولی زمین گردش خود را ادامه داد
- سروش اصفهانی
- امثال عربی و معادل آنها در فارسی (۱)
- جیحون یزدی (۱)
- سروش اصفهانی (۲)
- سروش اصفهانی (۳)
- قاضی میر حسین میبدی

## عناوین مشابه

- محقق اردبیلی و مسأله حکومت در عصر غیبت
- پرسش و پاسخ؛ چراها و چراغها «تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت؛ بخش اول»
- شیعه و مسئله مشروعیت حکومت در عصر غیبت
- ضرورت اقامه حکومت در عصر غیبت با تأکید بر آراء امام خمینی(ره) و شهید مصطفی خمینی(ره)
- بررسی تطبیقی مسأله امر به معروف و نهی از منکر در آخرالزمان، جمهوری اسلامی ایران و حکومت جهانی امام عصر
- گفتمان عقلی و نقلی مراجع و فقهای شیعه در دفاع از حکومت مشروطه در عصر غیبت
- نظریه سیاسی قرآن پیرامون مشروعیت حکومت در عصر غیبت (با تأکید بر تفاسیر معاصر شیعه)
- بررسی جایگاه ولایت و وظایف فقها در عصر غیبت در اندیشه سیاسی و فقهی ملااحمد نراقی (در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری)
- حکومت مندی الهیات سیاسی در عصر اطلاعات (جایگاه سازه های الهیاتی در تئوری های سیاست و روابط بین الملل در عصر اطلاعات)
- بررسی علل تحیر در ابتدای عصر غیبت و تمهیدات امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف برای مقابله با آن

**محقق اردبیلی**

**و مسأله حکومت**

**در عصر غیبت**

مجمعۃ الاسلام والمسلمین محمد سرورش

## فهرست مطالب

فصل اول: ارزیابی اردبیلی از ارتباط با دولت جور

ارتباط سیاسی

ارتباط اقتصادی

ارتباط قضایی

فصل دوم: ارزیابی اردبیلی از دولت حق

ادله ولایت فقیه - دلیل عقلی

ادله ولایت فقیه - ادله نقلی

نیابت و وکالت فقیه

نیابت از امام علیه السلام

عموم نیابت

تفاوت‌های دولت معصوم و دولت فقیه

## مقدمه:

بدون شك مقدس اردبیلی در تاریخ پر بار فقه شیعه، دارای سهمی وافر و نقشی تعیین کننده است. از این رو، پس از گذشت بیش از چهار قرن، هنوز هم تأمل‌ها و تحقیقات او در مسائل فقهی، مورد توجه فقیهان قرار داشته و بخصوص شرح ارشاد او پیوسته به عنوان مخزن گرانبهائی که نکته‌های بدیع فراوانی در خود جای داده، شناخته می‌شود.

در این مقاله، به ترسیم و بررسی دیدگاه این محقق بزرگ پیرامون مسأله حکومت در عصر غیبت پرداخته شده است. و البته توجه عالمانه به این موضوع، علاوه بر اینکه روشنگر بخش وسیعی از تفکر فقهی مقدس است، از جهات گوناگون دارای اهمیت است:

- ۱- شناخت تطورات فقه سیاسی شیعه و بررسی روند اندیشه‌های گوناگونی که در این زمینه عرضه شده است.
- ۲- شناخت جو حاکم بر فقه قرن دهم هجری، برای پی بردن به جایگاه اندیشه ولایت فقیه در آن دوران.
- ۳- شناخت مبنای عملکرد و سیاست فقیهانی مانند اردبیلی در برخورد با دولت صفویه.

پر واضح است که «حکومت در عصر غیبت» پس از وی نیز به عنوان یک موضوع زنده در فقه مطرح بوده و از سوی فقها مورد کنکاش قرار داشته است

و چه بسیار تحقیقات که در این زمینه عرضه گردیده است. از این رو دیدگاههای اردبیلی هر چند سخن آخر شمرده نمی‌شود، ولی بدون تردید، هنوز هم بحثهای او سرمایه ارزشمندی است که نیرو و توان گام برداشتن در عرصه‌های جدید را به ارمغان می‌آورد. بویژه که تفکر فقهی سیاسی او از امتیازات و برجستگیهای فراوانی برخوردار است.

سلام و درود بی‌پایان حضرت حق جل و علا بر روح بزرگ فقیه مجدد و احیاگر کبیر، حضرت امام خمینی، که غبار از چهره فقه شیعه برگرفت، و آنچه را که بزرگانی مانند اردبیلی در گوشه و کنار فقه می‌دیدند، او در پهنه فقه درک نمود، و آنچه را که آنان در زاویه حجره بدان «می‌اندیشیدند»، او در «صحنه گیتی»، بدان «عینیت» بخشید. و با تلاش و مجاهده قهرمانانه و پیروزمندانه خود، برای همیشه فقه و فقاہت، فقیهان و فقه آموزان را رهین و مدیون خویش ساخت.

«مسأله حکومت در عصر غیبت» از دیدگاه محقق اردبیلی، در دو مرحله قابل بررسی و ارزیابی است:

۱- دیدگاه مقدس پیرامون «دولت جائز»

۲- دیدگاه مقدس پیرامون «دولت عادل»

## فصل اول

### ارزیابی اردبیلی از دولت جور

در تاریخ فقه شیعه، دیدگاههای متفاوت و گوناگونی پیرامون شیوه برخورد با دولتهای غیر مشروع وجود داشته و تحلیلهای مختلفی از جایگاه چنین حکومت‌هایی، عرضه شده است. این دیدگاهها، هر چند از يك سو تحت تأثیر شرایط اجتماعی سیاسی حاکم بر جامعه و ذهنیت فقه‌اندیشان قرار داشته، ولی از سوی دیگر برخاسته از مبانی متفاوت و تحلیلهای علمی گوناگون آنان از متون دینی و منابع فقهی است.

بطور کلی پیوسته این حکم که «ولایت جائز حرام است»، مورد اتفاق نظر فقهای شیعه بوده است، ولی آنان در شرایط خاصی همکاری با حکومت جائز را تجویز نموده و گاه خود نیز بدان مبادرت می‌ورزیدند. مفتاح الکرامه در این باره می‌نویسد:

«همکاری علی بن یقطین، محمد بن اسماعیل بن بزیع، نجاشی، سیدمرتضی، خواجه نصیرالدین، علامه، محقق کرکی، شیخ بهائی، علامه مجلسی و مانند آنها با حکومت‌های جور، هر يك در شرایط خاصی یا برای آن بوده که در انجام وظایف اسلامی خود قدرت داشته و احکام الهی را بپا دارند،

و یا به جهت تقیّه بوده و در شرایط اضطراری قرار داشته‌اند.<sup>۱</sup>

البته شعاع «حرمت همکاری با ظلمه» از نظر همه فقها یکسان نبوده است، برخی مانند علامه بحرالعلوم به «حرمت ذاتی قبول ولایت» از سوی آنان تمایل داشته، و بهر شکلی آن را محکوم می‌دانستند.<sup>۲</sup> و برخی دیگر مانند شاگردش سید جواد عاملی، به اقتضاء سیره، و برای رفع مشکلات شیعیان، همکاری در محدوده «امور مباح» را جایز می‌شمردند.<sup>۳</sup> و برخی هم مانند شهید ثانی، حکم مسأله را به حسب مورد، دائر مدار «تشخیص مصلحت اهم» دانسته و معتقد بودند اگر مشارکت برای احقاق حق و امر به معروف و نهی از منکر صورت گیرد، چنین مصلحتی می‌تواند به عنوان مصلحت اهم، تلقی شود.<sup>۴</sup>

محقق اردبیلی، در این بحث به صورت مبسوط و گسترده وارد نشده و ابعاد گوناگون آن را مورد کنکاش کامل قرار نداده است. ولی در عین حال، دیدگاه او را به اختصار اینگونه می‌توان بازگو کرد:

۱- بر اساس مدارک قطعی از کتاب، سنت، عقل و اجماع، همکاری با ستمگران در کارهای ناروای آنها، حرام است، مقدس، علاوه بر روایات، به این آیه شریفه هم استناد می‌جوید که:

«و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار»<sup>۵</sup>

و چنین استدلال می‌کند: «اگر «اندک میلی» به ستمگران - رکون - موجب عذاب جهنم بوده و به این دلیل «گناه کبیره» باشد، پس «همکاری» با آنان، مسلماً گرفتاری جهنم را بدنبال خواهد داشت».<sup>۶</sup>

۱. مفتاح الکرامه، ج ۴، ص ۶۱.

۲. جواهر الکلام، ۱۵۹/۲۲ به نقل مصابیح علامه.

۳. مفتاح الکرامه ۶۱/۴

۴. مکاسب (۳جلدی) ۱۷۰/۱

۵. سوره هود، آیه ۱۱۳.

۶. مجمع الفائدة و البرهان، ۶۴/۸.



وی سپس در تأیید اینکه مقصود از «الذین ظلموا» همان «حکام جورند»، روایاتی نیز نقل می‌کند. هم چنین در «آیات الاحکام» خود، این آیه را مربوط به همکاری با «حاکمان ستمگر» می‌داند.<sup>۱</sup>

۲- برداشت کلی اردبیلی از روایات این است که هرگونه میل و گرایش به حکام ظالم، حرام نیست، بلکه اگر حاکم جوری - با هر عقیده و مذهب - بنخاطر آنکه حریم ایمان جامعه را پاس می‌دارد و در برابر دشمنان اسلام و مسلمین سدّ مستحکمی است، مورد توجه و علاقه قرار گیرد، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه در جهت حیات اسلام، ارزشمند است.<sup>۲</sup>

پس از مقدس، این نکته، بر آثار فقهی دیگر، به خوبی منتقل شده،<sup>۳</sup> و در بحثهای استدلالی مورد توجه قرار گرفته است، چه اینکه از این نکته، به عنوان يك مبنا در بررسی شیوه برخورد عده‌ای از علماء با حکومت‌های جائر نباید غفلت کرد، زیرا در انتخاب سیاستها و موضع‌گیریها، تأثیر مستقیم داشته است.

۳- از نظر اردبیلی، عنوان «حاکم جور» شامل هر «حکمران ستمگری» با صرف نظر از عقیده و مذهبش می‌شود. لذا ادله‌ای که در مذمت این افراد، نهی از همکاری با آنها و عدم قبول ولایت از طرفشان وجود دارد، اختصاصی به «حکام غیر شیعه» ندارد و زمامداران ستمگر شیعه مذهب را هم در برمی‌گیرد. آیه قرآن نیز بر «عموم» دلالت می‌کند.

از این نظر دیدگاه اردبیلی در مقابل فقهای است که روایات فراوان نهی از همکاری با ظلمه را به عنوان قضیه خارجی تلقی نموده و به «ستمگران عصر صدور روایات» مختص دانسته‌اند.<sup>۴</sup> و یا این نصوص متضافره را به «سلاطین

۱. زیدة البيان، ۳۹۸.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ۶۸/۸ و ۶۹.

۳. مفتاح الكرامه، ۶۱/۴.

۴. همان: «يظهر من الاخبار إرادة من كان من الظلمة في أيام صدورها».

مخالف «اختصاص داده‌اند»<sup>۱</sup>.

ولی محقق اردبیلی از يك طرف حرمت ولایت از سوی جائز و نیز همکاری با او را به يك گروه از ظلمه که دارای مذهب خاصی باشند، اختصاص نمی‌دهد، و از طرف دیگر توجه و مساعدت به هر حاکم ستمگری را که در نهایت به نفع اسلام و عزت مسلمین باشد، هر چند پیرو تشیع نبوده و یا اساساً مسلمان نباشد را تجویز کرده، و از شمول ادله تحریم و منع خارج می‌داند.<sup>۲</sup>

۴- اردبیلی بیش از آنکه مراوده و ارتباط با حکام جور را از دید خوش‌بینانه بنگرد و شوق و رغبت همکاری با آنان را در دل مؤمنان شدت بخشد، ایشان را بدان سو سوق دهد، به عکس، بیشتر بر خطرات چنین ارتباطی و عواقب وخیم اینگونه همکاریها، هشدار می‌دهد:

شکی نیست که ورود در دستگاه حکومت جور و رفت و آمد با صاحبان زور و قدرت جبارانه، به منظور دستیابی به ثروت، مقام و آبرو، مذموم است بویژه اگر از اموال دیگران استفاده کند گرفتاری مضاعف داشته و باید آنرا به صاحبانش برگرداند. و اگر در برخی از روایات، از همکاری با ایشان و ورود در دستگاه حکومت ظلم تعریف شده و ثواب فراوان برای آن ذکر گردیده و باعث رفع گرفتاری شیعیان معرفی شده است، چنین روایاتی مربوط به اوضاع و شرایطی است که شیعیان در اقلیت بسر برده و ناچار به تقیه بودند. به علاوه آنها هم وقتی مجاز به ورود به دستگاه حکومت بودند که بتوانند تکالیف

۱. ریاض، ج ۱، کتاب التجارة (بدون صفحه)؛ وان قلنا بالعموم ولو فی المباحات فالظاهر من النصوص سیاقاً اختصاص الحكم بمعونة الظلمة من أهل السنة فلا يحرم اعانة سلاطين الشيعة فی الامور المباحة و يجوز حبّ بقائهم. شرح و بسط این دیدگاه در المكاسب المحرمة شیخ محمدعلی اراکی ص ۹۳ تا ۹۶.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ۶۹/۸.

خود را انجام دهند، نه آنکه در طلب ریاست و دنیا باشند. و یا این روایات مربوط به کسانی است که «مجبور به همکاری با دولتهای جائر باشند و در اثر ضرورت و تقیّه به آن تن دهند، نه کسانی که داوطلب همکاری با آنها شوند و برای دنیا طلبی، بدان رو آورده، و در ضمن، گاهگاهی هم گره از کار مسلمانی باز کنند»<sup>۱</sup>

اردبیلی به صراحت، ارتباط با حکمرانان را «ویرانگردین» معرفی می‌کند.<sup>۲</sup>

## ارتباط اقتصادی

مسلمانان در روابط مالی و اقتصادی با دولتهای جائر، چه وظیفه‌ای دارند؟ و به خصوص دربارهٔ پرداخت مالیات اراضی (خراج) و مالیاتهای دیگر از قبیل زکوة، چگونه باید عمل کنند؟

در این باره، پاسخهای گوناگونی در فقه شیعه دیده می‌شود و محقق اردبیلی از نظریهٔ خاصی که در مقابل دیدگاه معروف فقهاء مذهب قرار دارد، حمایت می‌کند. دیدگاه غالب در فقه شیعه این است که مسلمانان می‌توانند این مالیاتها را به دولتهای جائر بپردازند و اینگونه همکاری نه تنها برایشان حرمتی ندارد، بلکه بدین وسیله دین خود را ادا کرده‌اند، هم چنین دریافت این اموال از دست حاکمان ستمگر - به عنوان معامله یا بخشش - منع و حرمتی ندارد.

دلیل این اباحه و جواز آن است که: زندگی بدون بهره‌برداری از منابع طبیعی مانند اراضی، و نیز بدون فعالیتهای اقتصادی از قبیل کشاورزی و دامداری امکان پذیر نیست. و در حالیکه معمولاً دولتهای جائر و ستمگر زمام امور جامعه

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ۷۱/۸ و ۷۲

۲. زبدة البیان ۴۰۰.

را در دست دارند، پرداختن مالیات، عملاً به از دست دادن این منابع درآمد و در فشار مالی و مضیقه معاش قرار گرفتن می‌انجامد. از این رو ائمه علیهم السلام که صاحبان اصلی حکومت‌اند، برای رفع این مشکل و در تنگنا قرار نگرفتن شیعیان، پرداخت این مالیاتها را به ستمگران اجازه داده‌اند.

بر این اساس بسیاری از فقهای بزرگ شیعه مانند محقق کرکی، شهیدثانی، علامه بحرالعلوم، فاضل مقداد و صاحب ریاض مسأله را مورد اجماع و اتفاق دانسته‌اند و فقیهی مانند صاحب جواهر آن را «قطعی»، بلکه در حد «ضروری» می‌داند که نیازی به استدلال ندارد.<sup>۱</sup>

در عین حال «محدوده حلیت خراج» در عصر غیبت مورد اختلاف نظر قرار دارد.

### مبنای اول

با توجه به شرایط دشوار تقیه و تسلط سلاطین جور، تصرف در اینگونه اراضی و اموال، از طرف ائمه «صرفاً» به «حکام ستمگر» واگذار شده است. از این رو هیچ کس بدون اجازه آنها، حق تصرف نداشته و احدی غیر از آنها نباید خود را مأذون ببندارد. زیرا ائمه به غیر از سلاطین جور، اجازه دخالت به دیگری نداده‌اند.

این مبنا «برداشتی» از کلام شهید اول و ثانی و عده دیگری از فقهاست و صاحب جواهر از برخی بزرگان معاصر خود نیز نقل می‌کند که «ائمه فقط اجازه داده‌اند که خراج و مانند آن را به حاکم جائز بپردازند و نسبت به دیگران چنین اجازه‌ای ثابت نشده است.»<sup>۲</sup>

۱. جواهر الکلام، ۱۸۱/۲۲.

۲. جواهر الکلام، ۱۹۵/۲۲.

بر اساس این نظریه:

(الف) بر همه واجب است که مالیاتهای دولت جائز را بپردازند.  
(ب) کم گذاشتن از این حقوق دولتی، در حکومتهای جور، خلاف شرع به منزله دزدی است.

(ج) پرداخت مالیات به آنها، اختصاص به شرایط اضطراری نداشته، و حتی در مواردی که اجباری هم وجود ندارد، پرداخت این اموال به ستمگران، وظیفه است.

(د) اگر در عصر غیبت بجای پرداخت خراج به حاکم جائز، این اموال در اختیار فقیه و حاکم شرع قرار گیرد، کافی نیست و اداء دین به حساب نمی آید. و در نهایت، تأثیر اجتماعی این نظریه، «تقویت حکومتهای جائز و کمک در جهت نابودی حق و عدالت است»<sup>۱</sup>. و البته برخی از فقها مانند محقق سبزواری تقویت ظالم را بطور کلی، حرام نمی دانند و «تنها» کمک به ظلم او را حرام می دانند.<sup>۲</sup>

نتیجه آنکه: در عصر غیبت، شؤن خلافت عظمی و حکومت الهی به دولت جائز سپرده شده و آنان سررشته دار امور جامعه‌اند و همانگونه که با دولت حق و عدل رفتار می‌شود، با دولت جور هم به همان رویه باید عمل کرد!!

## مبنای دوم

تصرف در این اراضی و اموال مربوط به آن در عصر غیبت در مرحله اول به «حاکم جائز» سپرده شده و حتی الامکان باید با اشراف و نظارت آن انجام گیرد، ولی در صورتی که حاکم جور در منطقه، مسلط نبوده و یا اجازه گرفتن از او عملاً

۱. حاشیه مکاسب، سیدمحمدکاظم طباطبایی، ۱/۱۰۰.

۲. کفایة الاحکام، سبزواری، ۸۰.

امکان پذیر نباشد، در مرحله بعد، نوبت به فقیه و حاکم شرع می رسد که این اموال را در اختیار گیرد. شیخ انصاری، این نظریه را از قول «بعض الاساطین» نقل می کند.<sup>۱</sup>

بر اساس این دیدگاه، «ولایت فقیه» در طول «ولایت جائر» قرار دارد بدین معنی که با تسلط حاکم جائر، باید به او مراجعه کرد، و پس از آن نوبت به ولایت فقیه می رسد و در نتیجه ولایت جائر به ولایت معصوم نزدیک تر از ولایت فقیه است!

استظهار صاحب جواهر از کلام شیخ جعفر کاشف الغطاء این است که وی ولایت فقیه را در چنین اموری، در فرض عدم سلطان جائر، مطرح می سازد، و آن را بر نبود حاکم ستمگر مترتب می داند.<sup>۲</sup>

آثار و پی آمدهای نظریه اول، در این نظریه نیز وجود دارد.

### مبنای سوم

تصرف در این اراضی و اموال، در عصر غیبت منوط به نائب امام - فقیه عادل - است، ولی در صورتی که دسترسی به او ممکن نباشد و یا حاکم شرع، مبسوط الید نبوده و امکان دخالت و تصدی نداشته باشد، نوبت به حاکم جور می رسد و مردم حق ندارند خودسرانه در این اموال تصرف نمایند زیرا چنین حقی برای آنها از طرف ائمه علیهم السلام قرار داده نشده است.

شهید ثانی در شرح شرایع، این نظریه را پذیرفته است:

«در اراضی مفتوحة عنوة که مدعی ملکیت شخصی ندارد و متعلق به عموم مسلمانان است، اگر حاکم شرع می تواند در آن تصرف و دخالت داشته

۱. مکاسب، شیخ انصاری، ۱/۲۲۳

۲. جواهر الکلام، ۲۲/۱۹۷.

باشد، از آن نظر که امور مهم جامعه و حکومت بدو واگذار شده و از سوی صاحبان حق «نیابت» دارد، هرگونه تصرفی از سوی دیگران به اجازه و صلاحدید او بستگی دارد و درآمدهای این اراضی تحت نظر او در مصالح امت اسلامی هزینه می‌شود. و اگر این امکان برای حاکم شرع وجود نداشته باشد، این امور در اختیار حاکم جور قرار دارد، و احتمال اینکه در صورت عدم تصرف حاکم شرع، هر يك از مسلمانان، بهرگونه که بخواهند، تصرف نمایند، بسیار بعید است و هیچ کس را بر این سخن نیافته‌ام. زیرا در چنین اموالی، اذن عامی از طرف ائمه صادر نشده بر خلاف انفال...»<sup>۱</sup>

بر اساس این نظریه نیز همانگونه که خود شهید نیز تصریح کرده است، مالیات این اراضی را از حاکم جور نباید دریغ داشت. ولی بسیاری از فقهای بعد، این نظریه را اینگونه اصلاح و بازسازی کرده‌اند که «تصرفات حاکم جائر» به عنوان قبول و تأیید ولایت او، از طرف شرع نیست، بلکه اداره جامعه در عصر غیبت با فقیه عادل است و این امور هم باید با اذن او انجام گیرد. ولی وقتی حاکم ستمگر دخالت می‌کند، اسلام تصرف او را نافذ قرار داده (مانند اجازه در معامله فضولی)، و دیگر نیازی به اجازه گرفتن از حکام شرع نمی‌باشد.

برخی از فقهای دیگر براساس همین مبنا که ولایت بر این اموال در عصر غیبت، با فقیه عادل است، اجازه او را حتی المقدور لازم دانسته‌اند. ولی اگر امکان دخالت و سرپرستی فقیه وجود نداشته باشد، هر يك از شیعیان حق تصرف در آن را دارند. و اگر راه استفاده، منحصر به اجازه سلطان جائر باشد و او اجازه دهد، اجازه او کافی بوده و نیازی به اجازه مجدد از حاکم شرع نیست.<sup>۲</sup>

۱. مسالك الافهام. ۱۲۲/۱.

۲. حاشیه مکاسب، طباطبائی، ۱۰۱/۱.

البته این احتمال هم در کلمات بزرگانی مانند شیخ انصاری مطرح شده است که حتی با تصرف و دخالت حاکم جور، باز هم اجازه فقیه عادل، لازم باشد. زیرا روایاتی که تصرفات حاکم جائز را نافذ قرار داده است، مربوط به شرایطی است که دسترسی به امام علیه السلام و یا نایب او ممکن نباشد.<sup>۱</sup>

### مبنای چهارم

تصرف در این اراضی، در عصر غیبت برای همه شیعیان مباح است و آنها اجازه دارند که برای تقسیم، اجاره دادن و بهره‌برداری از چنین زمین‌هایی اقدام نمایند بدون آنکه به اجاره «فقیه عادل» و یا «سلطان جائز» نیازی باشد. زیرا اختیار این اموال در دست امام معصوم است و ائمه استفاده از آنها را برای شیعیان خود حلال دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

محقق نراقی که این مبنا را درباره اراضی خراجیه پذیرفته است، درباره حقوق مالی که بر عهده شیعیان قرار می‌گیرد، مانند زکات و خراج، دیدگاه دیگری دارد که بدان اشاره خواهیم کرد.

\* \* \*

مقدس اردبیلی با هیچ یک از این مبانی موافق نیست، و خود دارای دیدگاه جداگانه‌ای است که شاذ و نادر شمرده می‌شود و در میان فقهای نامدار، تنها او به این نظریه توجه نموده است.

اردبیلی، «اجماع» بر حلیت خراج را ثابت نمی‌داند، زیرا این مسأله در کلمات برخی از فقهای مطرح نشده است. لذا در قبول اجماع از محقق ثانی و شهید ثانی هم تردید می‌کند. به علاوه می‌گوید:

۱. مکاسب، ۱/۲۲۳.

۲. مستند الشیعه، نراقی، ۲/۳۵۷.



«هر چند «حلیت خراج و مقاسمه» به مقتضای «اخبار» متعدد، تلقی شده است. ولی من چنین روایاتی ندیده و حتی از يك روایت هم، چنین مطلبی را نفهمیده‌ام.»<sup>۱</sup>

وی سپس به بررسی و نقد روایاتی که محقق کرکی در رساله «قاطعة اللجاج فی حل الخراج» بدان استناد نموده، می‌پردازد. مناقشات اردبیلی درباره مستندات روایی قول جمهور فقها در حلیت خراج، برگرد محورهای زیر است:

- ۱- مناقشه از نظر «اعتبار صدور» به واسطه ضعف سند.
  - ۲- مناقشه از نظر «جهة صدور» بواسطه احتمال تقیه.
  - ۳- مناقشه از نظر «محتوای متن» بواسطه مخالفت با عقل و نقل.
  - ۴- مناقشه از نظر «دلالت» بواسطه عدم صراحت و بلکه عدم ظهور.
- و در پایان بررسی روایات، اینگونه استبعاد می‌کند: «فقها از اینکه مالی که برای فقراء وصیت شده، در اختیار «وصی غیر عادل» قرار گیرد و توسط او بین آنها توزیع شود، منع می‌کنند و او را «ضامن» می‌دانند. پس چگونه اجازه می‌دهند درآمد اراضی مفتوحة عنوة که از آن همه مسلمانان است و باید با نظر امام علیه السلام به مصرف‌رسد، بطور کلی - نه در حد ضرورت - در اختیار يك نفر از آنان قرار گیرد و اجازه ظالم جائر را که به هیچ وجه حقی در این اراضی و درآمد آن ندارد، لازم می‌دانند با اینکه دخالت چنین سلطان ظالمی در این امور حرام و خلاف شرع است؟!»<sup>۲</sup>

پس از اردبیلی، مناقشات او مورد بررسی فقهای دیگر قرار گرفته و معمولاً نقدهای او را قابل پاسخ دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ۸/۱۰۰.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ۸/۱۰۵.

۳. نگاه کنید به مفتاح الكرامه، ۴/۲۴۸ تا ۲۵۰.

البته اردبیلی از اینکه در موارد جرح و ضرورت اینگونه تصرفات را مباح شمارد، ابایی ندارد.<sup>۱</sup> وی در مورد زکات نیز تصریح می‌کند که زکات را حتی المقدور به سلطان جائز نباید داد و پرداخت به او جایز نیست.<sup>۲</sup>

از این نظر او بین خراج و زکات تفاوتی قائل نیست، در حالی که فقهای دیگر عمده هر دو را مشمول ادله حلیت و جواز می‌دانند.<sup>۳</sup> و یا احياناً با قبول حلیت خراج، پرداخت زکات را به سلطان جائز، حرام دانسته‌اند.<sup>۴</sup>

نظریه اردبیلی در اراضی خراجیه و نیز سهم بیت المال از درآمدهای آن، پیگیری تشکیک‌هایی است که «قطیفی» قبل از وی، مطرح ساخته بود و سپس توسط مقدس مورد توجه و دقت بیشتری قرار گرفت. البته پس از مقدس این دیدگاه، کمتر مورد قبول قرار گرفت و تنها برخی مانند محقق نراقی به تبعیت از او، پرداخت خراج و زکوة را به سلاطین جائز حرام دانستند.<sup>۵</sup>

اردبیلی در پایان عصری زندگی می‌کرد که مسأله مالیات اراضی خراجیه بشدت در حوزه‌های علمیه و در بین علمای شیعه، مورد بحث و گفتگو قرار داشت. از يك طرف در سال ۹۱۶ محقق کرکی رساله «قاطعة اللجاج فی تحقیق حل الخراج» را تألیف کرده بود، و از سوی دیگر، در مقابل شیخ ابراهیم قطیفی به معارضه برخاست و تألیف کرکی را «مثیرة العجاج کثیرة

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ۱۰۷/۸.

۲. همان، ۱۰۹.

۳. جواهر الکلام، ۲۰۱/۲۲.

۴. مکاسب محرمة، امام خمینی، ۲۹۰/۱.

۵. مستندالشیعه، نراقی، ۲۵۳/۱.

الاعوجاج» نام نهاده و رساله «السراج الوهاج لدفع عجاج قاطعة اللجاج فی حل الخراج» را در سال ۹۲۴ هجری در نقد آن نوشت. در این مباحثه علمی، اردبیلی جانب قطیفی را گرفت و علاوه بر بحثهای شرح ارشاد خود، دو رساله جداگانه در این باره نگاشت. ولی از سوی طرفداران نظریه کرکی، مورد اعتراض قرار گرفته، و از آن جمله «شیخ ماجد شبیانی» نقدی بر رساله اردبیلی منتشر ساخت.

معارضه قطیفی و کرکی، هر چند در قالب بحثهای علمی و مناقشات فقهی مطرح می‌شد، ولی دیدگاههای فقهی آن دو، به دوگونه سیاست و موضع‌گیری درباره سلاطین صفوی، منجر می‌شد.

با تأسیس دولت صفوی و روی کار آمدن شاه اسماعیل، علماء جبل عامل برای همکاری با او به سوی ایران حرکت نموده و مانند محقق کرکی، از سوی شاه لقب «شیخ الاسلام» یافتند و به پشتوانه حمایت سلطان و کمکهای مالی او، رسیدگی به امور دینی مردم نمودند. ولی عده‌ای از علما هم مانند قطیفی، در جبهه مقابل قرار داشتند و نزدیکی به سلطان را گناه می‌دانستند و از اینکه کرکی هدیه سلطان جائر را می‌پذیرد، به عنوان گناه یاد می‌کردند و خود از آن کناره‌گیری داشتند.

قطیفی چون هدایای شاه طهماسب را نپذیرفت، مورد اعتراض کرکی قرار گرفت: «که مگر شاه از معاویه پست‌تر، و تو از حضرت مجتبی برتری؟! در حالیکه امام مجتبی هدایای معاویه را می‌پذیرفت!»

برخی دانشمندان بعد، این مقایسه را مغالطه آمیز دانسته‌اند زیرا «اگر امام مجتبی علیه السلام هدایای معاویه را می‌پذیرد، در حقیقت اموال و حقوق خود را استنفاذ نموده و از چنگال معاویه بیرون می‌آورد که دنیا و مافیها از آن امام علیه السلام است. به علاوه که امام علیه السلام در شرایط سخت ضرورت و تقیه قرار داشت تا آنجا که برای حفظ جان خود و شیعیان، ناچار به پذیرفتن صلح شده بود، از این رو

نمی توانست مخالفت خود را علنی سازد و خود را در معرض قیام نشان دهد. در حالیکه برای شیخ ابراهیم قطیفی نه این ضرورت وجود دارد و نه با وجود آیاتی مثل «ولا تركزوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار» مجوزی برای قبول جایزه وجود دارد.<sup>۱</sup>

قطیفی در ابتدا و انتهای رساله خود بر ردّ کرکی، روایاتی را که از نزدیکی علما به سلاطین مذمت شده است، نقل می‌کند.<sup>۲</sup> اردبیلی، در شیوه برخورد با سلاطین عصر خود، همان روش قطیفی را دنبال کرده است، علاوه بر آنکه در مسائل فقهی نیز آثار پیروی از او دیده می‌شود. حساسیت نسبت به حیل شرعیه، خمس اراضی مفتوحة عنوة نمونه‌ای از آنست.

تحقیقات مقدس اردبیلی پیرامون «عدم جواز خراج و زکات برای حکام جور» هر چند از سوی فقهاء بعد، معمولاً مورد قبول قرار نگرفت و نظریه «حلیت» را از رونق و رواج نیانداخت، ولی آنان را مجبور کرد تا در «محدوده حلیت» تجدید نظر نمایند و در فتوا به «جواز»، به قدر متیقنی از اجماع، و حداقلی که متناسب با «شرایط تقیه» باشد، بسنده کنند. زیرا در برابر سؤالات اردبیلی قرار داشتند که:

- ۱- چرا نصوص حلیت را به مواردی که سلطان جائز، درآمدهای این اراضی را به مصارف غیر مشروع آن می‌رسانند، تعمیم دهیم؟
- ۲- چرا حلیت را از «سلطان مخالف» که بر طبق اعتقاد خود به کار درستی اقدام می‌کند و در اثر تقیه، همکاری با او می‌تواند جائز باشد، به «سلطان موافق» تعمیم دهیم؟

۱. ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، ۱۶/۱ و ۱۷.

۲. کلمات المحققین، ۲۴۲، ۳۱۴ «السراج الرواح لدفع عجاج قاطعة اللجاج»

پس اگر اجازه‌ای هم از طرف ائمه وجود داشته باشد، مربوط به حاکم مخالف است ولی نسبت به سلاطین شیعه دلیلی بر اباحه وجود ندارد. این سخن، اعتراض دیگری بود بر فقهای که با این «تعمیم»، تصرفات سلاطین جور شیعه را هم «مشروع» جلوه می‌دادند. مثلاً محقق سبزواری - صاحب ذخیره و کفایه - که ۲۵ سال پس از وفات اردبیلی بدنیا آمد و در دستگاه سلطنت صفوی، موقعیت ممتاز و نفوذ چشمگیری داشت و سالها در اصفهان دارای منصب شیخ الاسلامی بود تصریح می‌کند:

اختصاص حلیت خراج به سلطان مخالف وجهی ندارد، زیرا ائمه بدین وسیله اجازه داده‌اند که شیعیان به حقوق خود از بیت المال دست یابند، در حالیکه با استیلاء سلاطین به اموال، راهی جز این وجود ندارد.<sup>۱</sup>

۳- در حالیکه برای مصارف واقعی این اموال از قبیل مصالح عامه مسلمین، نیازهای مستحقین و فقرا، موارد فراوانی وجود دارد، به چه دلیل، برخی از ما مبالغ هنگفتی از چنین درآمدهایی را از سلاطین جور اخذ می‌کنند، در صورتی که نیازی هم به آن ندارند؟!

۴- چرا در مواردی که ضرورت و اجباری از طرف سلطان جور وجود ندارد، مردم را مکلف به پرداخت خراج به آنها بدانیم؟

۵- چرا در حالی که فقها به حلیت آنچه سلطان جائر «اخذ کرده» است فتوای داده‌اند، و جواز را به صورت «پس از قبض» جائر، مختص دانسته‌اند، جواز را به غیر آن «تعمیم» می‌دهیم؟

۶- در صورتی که حاکم جائر، غاصب و معصیت کار است و ولایت او بر این اموال مورد رضایت شرع مقدس نیست، چرا پرداخت کنندگان مالیات حق نداشته باشند این اموال را از راههای مختلف از تحت اختیار او خارج

۱. کفایة الاحکام، ۷۹.

سازند؟

اینگونه سؤالات باعث آن گردید که در قرون اخیر، نظریه «ولایت مطلقه سلطان جائر بر بیت المال» (خراج، زکات، جزیه)، به نظریه «اجازه تصرف او در موارد محدود» تغییر نماید، و در بین اکثر متأخرین مورد قبول قرار گیرد. و در نتیجه تلاش اردبیلی و همفکران او، سلطان جائر، بجای آنکه در این تصرفات «ولئ» به حساب آید، به درجه «فضولی» تنزل یافت، و به جای آنکه تصرفاتش از قبل مقرون به «اذن» تلقی گردد، تنها پس از آن، در حد «اجازه» قرار گرفت.<sup>۱</sup>

مناقشات اردبیلی در تصرفات مالی حاکم جور، به موارد فوق محدود نمی‌شود، مقدس درباره «جزیه» نیز این اعتراض را دارد که: «چرا اموالی را که سلاطین جور به عنوان جزیه جمع آوری می‌کنند، شیعیان برای خود مباح دانسته، و از دست حاکم جور، دریافت می‌کنند؟» و بلکه بطور کلی:

- آیا سلطانی که «حق حکومت» ندارد و اسلام حکومت غاصبانه و ظالمانه او را به رسمیت نمی‌شناسد، می‌تواند با اهل کتاب قرار داد امضاء کند، و آیا چنین معاهده‌ای، ارزش و اعتبار دارد؟

- آیا تصرفات این سلطان، در اموالی که از این راه بدست می‌آورد جائز است؟

- آیا مسلمانان اجازه دارند که مطابق نظر حاکم جور و مصلحت سنجی او، در این درآمدها دخل و تصرف نمایند؟

اردبیلی به هیچ یک از این سؤالات پاسخ مثبت نمی‌دهد<sup>۲</sup>، در حالیکه

۱. حاشیه مکاسب، طباطبائی یزدی، ۹۵/۱ و ۱۰۱.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ۵۱۹/۷.

صاحب جواهر بر این عقیده است که عقد ذمه از طرف سلطان جائز، مانند حاکم عادل است، و جائز می تواند مقدار جزیه را مشخص نماید، پرداخت نکردن جزیه ای که او تعیین کرده، حرام است، و تصرف مسلمانان در اموالی که تحت این عنوان اخذ کرده است. حلال است. از این رو، صاحب جواهر، دیدگاه اردبیلی را غریب و شگفت آور تلقی می کند.<sup>۱</sup>

### ارتباط قضایی

در دوران حاکمیت دولت جائز، یکی از دشوارترین مسائل مردم، مراجعه به محاکم قضایی برای رسیدن به حقوق خویش است، زیرا زندگی اجتماعی، تعارضاتی را پدید می آورد و پیوسته افراد بی باک به حریم جان و مال دیگران تعدی می نمایند، از این رو، وجود محاکم قضایی ضروری است. ولی آیا شیعیان اجازه دارند به محاکم وابسته به سلطان جائز مراجعه نموده و با حکم آن، حق خود را «تشخیص داده» و آن را «دریافت» کنند؟

«عدم جواز مراجعه به حکام جور» از اصول مسلم در فقه شیعه است، و در آن تردیدی وجود ندارد. ولی این قاعده، دارای استثناء نیز می باشد. از نظر محقق اردبیلی، چون این اصل، به قرآن و روایات متواتر، مستند است، لذا استثناء هر مورد به «حجت قوی» نیاز دارد:

«آیه «یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به» دلالت می کند که درخواست حکم از طاغوت. «حرام» است و اگر عالم انجام گیرد، موجب کفر می شود، چه آن حاکم طاغوتی، عالم باشد یا جاهل، مؤمن باشد یا مخالف، به نفع او حکم کند یا بر ضرر او، با حکم چیزی بگیرد و یا صرفاً تقاضای حکم کند، حکم حاکم با واقع مطابق باشد یا نباشد. بلکه بعید نیست

۱. جواهر الکلام، ۲۱/۲۶۳.

«اخذ حق» با کمک ظالم توانا نیز مانند «تحاکم الی الطاغوت» باشد. البته اکثر فقهای شیعه، موردی که بین خود و خدا، حق را به نفع خود ثابت بداند و راهی جز به مراجعه به طاغوت برای رسیدن به حق نداشته باشد را استثناء کرده و جائز شمرده‌اند، چه بسا دلیل این استثناء «شهرت»، «عقل» و «روایه» باشد. از نظر ما این استثناء خلاف احتیاط است، چون «شهرت فتوایی» اعتبار و حجیت ندارد، و «عقل» هم در این باره، حکم مستقل ندارد، و «ظهور روایت» ممنوع است. و ممکن است که استثناء مخصوص موردی باشد که «حاکم حق» وجود نداشته باشد و دعوی به صورتی است که اگر حاکم حق وجود داشت، ادله کافی برای اثبات حق در نزد او وجود داشت. ولی در شرایطی که حاکم حق وجود دارد ولی نمی‌توان حق را در نزد او اثبات کرد و طرف مقابل هم منکر است، مراجعه به حاکم جور جائز نیست، و نیز در مواردی که مال «کلی و دین» است، نمی‌توان به هر وسیله ولو با حکم ظالم و کمک او، حق خود را دریافت کرد.<sup>۱</sup>

محقق اردبیلی، پس از نقل مقبوله عمر بن حنظله، و با توجه بدان، نکات فوق را مطرح ساخته است.<sup>۲</sup>

صاحب کفایه که در فقه از «اتباع مقدس» شمرده می‌شود، نقد اردبیلی را درباره نظریه «اکثر اصحاب» تعقیب نموده، و در پاسخ به شهید ثانی - که بطور کلی، در همه موارد عدم وصول به حق مگر از راه مراجعه به طاغوت، حکم به جواز نموده - می‌گوید:

«حکم کردن قاضی جائز بین طرفین دعوی، کاری حرام است. و چون مطرح کردن دعوی در نزد او، زمینه وقوع این حرام را فراهم می‌آورد، لذا «اعانه

۱. زیده البیان، ۶۸۸.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ۱۰/۱۲ و ۱۱.



بر اثم»، و مشمول ادله نهی و حرمت است.<sup>۱</sup>

در يك نگرش کلی به آراء محقق اردبیلی پیرامون فروع مختلف حکومت جور و مقایسه اجمالی آن با آراء فقهاء دیگر به خوبی روشن می شود که اردبیلی، از این زاویه، فقهی «سخت گیر» می باشد و مجموعاً محدودیت ها و قیود بیشتری را در روابط اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی با دولتهای ستمگر، قرار داده، و در نتیجه دعوت به «مبارزه منفی» با چنین حکومت هایی، در حد اعلای خود، در دیدگاه های او دیده می شود. و در حالیکه فقهای دیگر، تصرفات حاکم جائز را در موارد خاصی تجویز، و قبول ولایت او را حلال شمرده اند، اردبیلی از فتوا دادن به حلیت در همان موارد هم امتناع می ورزد.

این رویه از محقق اردبیلی، نه فقط در تعارض با سبک فقهای دیگر است، بلکه با روش خود او هم در مسائل دیگر مغایر، و در مقایسه با جهت گیری دیگر فتاوايش شگفت آور است. زیرا اردبیلی در تقید به «اصل سهولت» در دین، در استنباط های فقهی اش، سخت پای بند است، تا آنجا که می توان ادعا کرد که هیچ فقیه دیگری مانند او در فهم شریعت و قانون از این مبنا استفاده نکرده، و به مقتضای آن مشی ننموده است. تا جاییکه گاه در مسائل مسلم فقهی، به ناسازگاری با این مبنا و به جهت آنکه مکلف را در سختی قرار می دهد، تردید می کند، چنانکه در لزوم خمس ارباب مکاسب، بدین نکته تصریح نموده است. ولی در بررسی مسائل حاکم جائز و ارتباط با او، حاضر نیست آن مبنای خاص را بکار گیرد و یا حداقل با توجه به مشکلات فراوانی که عدم همکاری با حکومت های وقت، برای شیعیان ایجاد می کند و آنان را در تنگناهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار می دهد، در سطح فقهای دیگر، این

۱. کفایة الاحکام ۲۶۲، و نقد آن در قضاء جواهر ص ۳۵، و قضاء عروة الوثقی ص ۱۰ و تقریرات قضاء شیخ انصاری ج ۱، ص ۱۰۴

روابط را مجاز شمارد.

ظاهراً «حکومت جور» از دیدگاه اردبیلی، به قدری زشت و قبیح است که تحمل چنین مشکلاتی برای آلوده نشدن بدان ارزش دارد، و این مسأله از چنان اهمیت بالایی برخوردار است که اینگونه مصالح نمی‌تواند با آن مزاحمتی بنماید. و این از شاخصه‌های تفکر فقهی اردبیلی است که آرای او را از نظرات فقهای دیگر ممتاز ساخته، و از او چهره‌ای منحصر به فرد می‌سازد.

مقدس در آیات الاحکام می‌نویسد: «اطمینان پیدا کردن به اینکه همکاری با دستگاه طاغوت و قبول سمت از سوی آن، هیچگونه مفسده‌ای برای خود انسان یا دیگران ندارد، بعید است، چرا که می‌یابیم پیوند و ارتباط با این حکام و فرمانروایی بر مردم، «دین» را ویران می‌سازد.»<sup>۱</sup>

۱. زیده البیان، ۴۰۰.

## فصل دوم:

### ارزیابی اردبیلی از دولت حق

دست یابی به دیدگاه جامعی از محقق اردبیلی پیرامون «دولت حق در عصر غیبت» کار چندان ساده و آسانی نیست، و حداقل دو مانع، در راه رسیدن به این مقصود وجود دارد:

الف) اردبیلی، بحث مستقل، گسترده و هماهنگی در این باره ارائه نکرده است و مباحث گوناگون این موضوع را به صورت منظم و منسجم مطرح نساخته است. از این رو برای تدوین دیدگاههای او باید پس از گردآوری مجموعه نظریاتش که به صورت پراکنده در لابلای مسائل فقهی مطرح کرده، به سامان دادن و ترتیب آنها پرداخته، و در صدد یافتن شکل منطقی و روشنی از مسأله حکومت اسلامی در تفکر او برآییم.

ب) کاوشها و پژوهشهای علمی اردبیلی، بیش از آنکه برصراحت و جزئیّت استوار باشد و نتیجه آن به شکل «فتوای قطعی» و «نظر حتمی» او شناخته شود، با مطرح شدن وجوه و احتمالات مختلف، و تعرض به شبهات و ایراداتی که می تواند طرح شود، همراه است. این شیوه در بحثهای علمی، هر چند در شوراندن ذهن و فعال کردن آن برای یافتن راه حلهای جدید و پیمودن راههای نو مفید است و بالمآل افقهای تازه‌ای بر اندیشه بشر می‌گشاید، ولی باعث می‌شود که

خواننده تازه کار کمتر به استنتاج روشنی برسد، و چه بسا در لابلای احتمالات و اعتراضات، راه بجایی نبرد. و بطور کلی در بسیاری از موارد، به نظر قطعی محقق نمی توان رسید و تنها در حدّ ظن و گمان، دیدگاه و نظریه ای را به او می توان نسبت داد. اردبیلی خود تصریح دارد که معمولاً مسائل را همراه «شبهات» می یابد:

«فانی ما افهم مسألة خالية من شيء من الشبهات الا قليلة من الكثيرات»<sup>۱</sup>

با توجه به دو نکته فوق، برای درک دیدگاههای مقدس درباره دولت عدل در دوره غیبت، با عنایت به این سؤالات، در بحثهای فقهی او، به سیر و تفحص باید پرداخت:

- ۱- دولت اسلامی، در عصر غیبت تعطیل پذیر است؟ و نسبت به تشکیل آن چه وظیفه ای وجود دارد؟
- ۲- رهبری و اداره جامعه اسلامی، بر عهده چه کسی است؟
- ۳- رهبری و ولایت در عصر غیبت، چه ماهیتی دارد؟ «نیابت از ولی معصوم» یا «وکالت از مردم»؟
- ۴- ولایت حاکم اسلامی، بر چه ادله ای استوار می باشد؟
- ۵- سند و دلالت روایاتی مانند روایة عمر بن حنظله و ابی خدیجه درباره ولایت فقیه، به چه میزان قابل اطمینان و استدلال است؟
- ۶- ولایت فقیه، تا چه حدّ در میان فقها مورد قبول بوده است؟
- ۷- رئیس دولت اسلامی - فقیه عادل - چه اختیاراتی دارد؟
- ۸- کدامیک از احکام اسلامی در دوران غیبت تعطیل، و از شمول اختیارات و مسؤولیتهای حاکم اسلامی خارج است؟

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۲، ص ۳۶۴.

## ولایت فقیه

با يك مرور اجمالی در شرح ارشاد می توان گفت که ولایت فقیه، از اصول و مبانی فقهی محقق اردبیلی است و فروع بسیاری را در فقه، بر اساس آن بنا نهاده است. شواهد فراوانی وجود دارد که در زبان فقهی اردبیلی - هم چون فقهای دیگر - «حاکم» همان «فقیه» است، و این دو عنوان هر کدام از دیگری خبر می دهد. وی توضیح می دهد که مقصود از حاکم، شخصی است که «همه شرایط لازم برای فتوا دادن در او جمع باشد». البته در برخی از تعبیرات فقها، شرط «مأمون بودن» نیز اضافه شده است. مثلاً گفته اند: «زکوة را به فقیه مأمون بپردازید» و فقیه مأمون را فقیهی که از «حیله های شرعی» استفاده نمی کند، معرفی کرده اند.<sup>۱</sup>

قطیفی، فقیه معاصر اردبیلی، که مورد توجه او قرار دارد، مسأله را اینگونه توضیح می دهد:

«اگر مال و ثروتی به فقیه داده شود، تا در موارد مورد نیاز جامعه مصرف و زندگی خود را نیز - در صورت نیاز - از آن تأمین کند، چنانچه فقیه، در زندگی شخصی خود بدان احتیاجی ندارد و نمی تواند آن را تملک کند، ولی مقداری از اموال خود را به ملکیت یکی از نزدیکانش مانند همسر و فرزند درمی آورد، تا محتاج شده و بتواند آن ثروت را براط خود تصاحب کند، و سپس آن اموال را از زن و فرزند، دوباره باز پس گیرد. اینگونه «حیله ها» با «امانتداری» منافات دارد، زیرا با مصلحت پرداخت زکات ناسازگار است، چون غرض از زکات، مساوات و برابری فقرا با اغنیاست تا فقرا با در دست داشتن حقوق خویش، نیازهای خود را تأمین نمایند. و اگر نسبت به سپردن زکات به فقها ترغیب شده، بدان جهت است که موارد مصرف آن را بهتر می شناسند، نه آنکه با پیشه کردن این روش، در امانت، خیانت کند. خلاصه، به تدبیر و دینداری چنین

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۴، ص ۲۰۶.

شخصی اطمینانی وجود ندارد، چرا که دین را وسیله برای صید به نفع خود قرار داده است.<sup>۱</sup>

بطور کلی اردبیلی، نسبت به کار بردن حيله در اجرای قوانین اسلامی، حساسیت زیادی دارد<sup>۲</sup> بخصوص اگر از طرف فقها انجام شود.

## ادله ولایت فقیه

مقدس اردبیلی به ادله گوناگونی برای اثبات ولایت فقیه تمسک نموده است. برخی از این ادله جنبه عقلی، و برخی جنبه نقلی دارد:

### الف - دلیل عقلی

این دلیل بر دو مقدمه استوار است:

۱- پیوسته در جامعه مسائلی وجود دارد که نیازمند دخالت و تصدی «ولی» و «حاکم» است و نمی توان آنها را بدون سرپرست رها نمود. (ضرورت ولایت و حکومت).

۱. خراجیه، قطیفی، (کلمات المحققین، ص ۲۴۴).
۲. محقق اردبیلی، مسأله عدم مشروعیت حیل را مکرراً مطرح نموده، مثلاً پس از نقل روایاتی که علت تحریم ربا را بیان می کند، آن را دلیل عدم مشروعیت حیل قرار می دهد و پس از آنکه می گوید با جایگزین کردن صیغه «صلح» به جای بیع، و گفتن «صالحت» بجای «بعث» جلوی مفاسد ربا را نمی توان گرفت، اضافه می کند: «بل هذا يدل على عدم جواز اكثر الحيل التي تستعمل في اسقاط الربا فافهم» (مجمع الفائدة ۸/ ۴۵۳) و نیز پس از نقل روایاتی که از اخذ اجرت برای تعلیم قرآن، و حتی از قبول هدیه، نهی می کند - هرچند به دلیل ضعف سند و معاوضه - بر طبق آن فتوا نمی دهد، ولی متذکر می گردد که اینها خود دلیل آنست که برخی از حيله هايی که در نزد فقها رواج یافته، ارزش و اعتباری ندارد (مجمع الفائدة ۸/ ۱۸). محقق اردبیلی از اینکه در عصر خود، این حیل از خواص به عموم سرایت نموده و به شکل متعارف درآمد، و در اثر آن رباخواری در قالب دیگری رواج یافته، گلایه دارد: «وانت تعلم أنها (مصالح حرمة الربا) تنعدم بفتح باب الحيلة كما هو المتعارف فافهم بأخذون بها ما يؤخذ بالربا» زبدة البیان ۴۳۷ و نیز نگاه کنید به ص ۴۳۲.

۲- فقیه با توجه به دو ویژگی «علم» و «تقوی» برای برعهده داشتن این امور، اولی است، زیرا کسانی که از این دو امتیاز بهره‌ای ندارند، نمی‌توانند در عرض فقیه و مانند او، از چنین اولویتی برخوردار بوده، و اختیارات حاکم را بدست گیرند.

«لعلّ دلیل ولایة الحاکم علی من لا ولیّ له؛ انه لا بد من ولیّ و لیس احد احق منه و لایساویه للعلم و التقوی و فی غیره مفقود.»<sup>۱</sup>

البته محقق اردبیلی، این استدلال را درباره ولایت بر محجورین و کسانی که ولی ندارند، مطرح ساخته، زیرا در «کتاب الحجر» متعرض این مسأله بوده است، ولی نوع استدلال او نشان می‌دهد که در هر موردی که جامعه به ولایت نیاز داشته باشد و شخص خاصی عهده‌دار انجام یک مسؤلیت اجتماعی نشده باشد، «فقیه» مقدّم است، و با بودن او نوبت به دیگران نمی‌رسد.

اردبیلی در جای دیگر، «ضرورت ولایت فقیه» را بر اساس ادله کلامی که «ضرورت نبوت و امامت» را تبیین می‌نماید، استوار می‌کند. او ضرورت امامت را به ضرورت حکومت پیوند می‌زند و بر اساس قاعده لطف، آن را امر الهی که نیاز به «نصب» دارد، می‌شمارد. سخن او در حاشیه بر شرح تجرید قوشجی این است:

اشاعره می‌گویند: «امامت در صورتی لازم است که لطف بدان منحصر باشد، ولی چه مانعی دارد که مصلحت دیگری جایگزین مصلحت امامت و رهبری گردد، لذا قاعده لطف، ملازمه‌ای با تعیین امام از طرف خداوند ندارد». ولی پاسخ ما این است که هیچ مصلحتی نمی‌تواند خلأ فقدان امامت را پر کند، لذا خردمندان و عاقلان در هر زمان و در هر منطقه، وجود پیشوا و رئیس را لازم می‌دانند تا در پرتوی رهبری و حکومت، از مفاسد و نابسامانیهای

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ۲۳۱/۹.

ناشی از اختلاف و هرج و مرج در امان باشند. از این رو «لطف» در «امامت» منحصر است.<sup>۱</sup>

مقدس، در مسأله ولایت در عصر غیبت هم، از همین روش استفاده می‌کند، و بر مبنای آن، «حاکم علی الاطلاق بودن فقیه» را مدلل می‌سازد:

«بدلیل آنکه بدون چنین ولایتی، نظم جامعه مختل می‌گردد و زندگی انسان در تنگنا و سختی قرار می‌گیرد، و از سویی عقل و شرع، چنین پی‌آمدهایی را نمی‌پسندد و نفی می‌کند، لذا فقیه، حاکم علی الاطلاق است. چه اینکه برخی از همین راه لزوم بعثت پیامبر ﷺ و یا نصب امام علی را اثبات کرده‌اند. دقت کن.»<sup>۲</sup>

این استدلال نشان می‌دهد که اردبیلی، مسأله ولایت فقیه را در ردیف مسائل کلامی می‌داند و آن را تداوم امامت می‌شمارد.<sup>۳</sup>

### ب) دلیل نقلی

مقدس اردبیلی، «اجماع» و «روایات» را نیز برای اثبات ولایت فقیه، تام و تمام می‌داند.

البته وی در فقه کمتر به ادعاهای اجماع، پای بند است و غالباً در ثبوت اجماع مناقشه می‌نماید و از همین راه، مسیر را برای ابراز آراء نو و احتمالات جدید، باز می‌کند و در اثر این ویژگی بسیاری از فقهای متأخر، مانند صاحب جواهر - که قداست فراوانی برای شهرت اصحاب قائل است - بر اردبیلی

۱. شرح تجرید، قوشجی، (حاشیه اردبیلی) ۳۶۶.

۲. «ینبغی الاستفسار عن دلیل کون الفقیه حاکماً علی الاطلاق... فیمكن ان یقال دلیلہ... لزوم اختلال نظم النوع و الحرج و الضیق المنفین عقلاً و نقلاً، و بهذا اثبت البعض وجوب نصب النبی او الامام علیه السلام، فتأمل». مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۲/۲۹.

۳. از اینجا آشکار می‌شود که سخن برخی از نویسندگان معاصر که با دیده افکار و شگفتی به این نکته (کلامی بودن مسأله ولایت فقیه) نگریسته، و آن را منکری تازه! تلقی نموده، تا چه اندازه از بی‌خبری و کم اطلاعی حکایت دارد. (حکمت و حکومت ۲۱۹).



خرده‌گیری نموده و سلیقه فقهی او را طرد کرده‌اند.<sup>۱</sup> از این رو وقتی مقدس در مسأله‌ای بر اجماع، اعتماد می‌کند و ادعای اجماع دیگران را بدون نقد و ایراد قبول، و یا خود ادعای اجماع می‌نماید، می‌توان فهمید که مسأله از این نظر جایگاه محکمی داشته و تسالم اصحاب را به همراه دارد.

اردبیلی بر این نظر است که فقها در دوران غیبت از سوی حضرت ولی عصر علیه السلام، «نیابت» دارند، و «اذن» آن حضرت، «بالاجماع» معلوم است.<sup>۲</sup> همچنین در بعضی از موارد نسبت به تصرفات فقیه، تعبیر «لاخلاف فی الحکم» می‌کند.<sup>۳</sup> مثلاً در بحث از اینکه طلبکار می‌تواند پس از پایان یافتن مهلت اداء دین، تقاضای فروش گرو و اموالی را که به عنوان رهن در اختیار دارد بنماید، می‌گوید:

«ظاهراً این کار به عهده امام علیه السلام یا نایب او که به منزله وکیل حضرت وکیل غائب است، می‌باشد و توسط او انجام می‌گیرد و ظاهراً خلافی وجود ندارد که این کار برای حاکم، جائز و بلکه واجب است.»<sup>۴</sup>

در یک تعبیر جامع و گویا، اردبیلی، فقیه را به عنوان «قائم مقام امام علیه السلام» و نایب او معرفی می‌کند، و می‌گوید دلیل آن می‌تواند «اجماع» و «اخبار» باشد.<sup>۵</sup>

۱. جواهر در مسأله لزوم اجتناب از اطراف شبهه محصوره: «اوجبوا التحری و نحوه الی ان ظهر مولانا المقدس الاردبیلی رحمه الله، فأظهر هذا الشك كما هي عادته في كثير من المقامات». ۲۹۸/۱. و نیز در مسأله جهر به سوره و ادعای اجماع، با اشاره به خلاف اردبیلی و صاحب مدارک: «لکنه قد سمعت غیر مرة ان خلاف امثالهم غیر قاذح بعد معلومية ان صدور ذلك لخلل فی الطريقة». ۳۶۵/۹.

۲. مجمع الفائدة، ۲۷/۱۲.

۳. مجمع الفائدة، ۲۳۱/۹.

۴. مجمع الفائدة، ۱۶۸/۹.

۵. مجمع الفائدة و البرهان، ۱۶۰/۸.

از میان روایات، اردبیلی به چند روایت در لابلاهی بحثهای خود استناد نموده و مناقشهای در سند و دلالت آنها نکرده است:

یکی روایت «العلماء ورثة الانبياء» است، که به طریق صحیح از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

عده‌ای از فقها به احتمال اینکه ممکن است «وراثت» در دائرة تبلیغ احکام الهی باشد، آن را خارج از بحث ولایت تلقی کرده، و بدین وسیله دلالت آنرا ناتمام دانسته‌اند. ولی محقق اردبیلی از نبوت و نقش اجتماعی آن برداشت دیگری دارد و بر اساس منطق قرآن، فلسفه نبوت را اقامه عدل و جلوگیری از اختلاف و تعدی افراد نسبت به یکدیگر دانسته و هدف انبیاء را به «مسأله گویی» منحصر نمی‌سازد و با تعبیر تأکید آمیز «بدون تردید» سرپرستی آن دسته از امور اجتماعی را که بر عهده آحاد مردم نبوده و رسیدگی به آن لازم است را از آن انبیاء می‌داند و بر اساس روایت فوق، پس از انبیاء، ولایت را بر عهده وارثان نشان یعنی فقها می‌داند.<sup>۲</sup>

روایت دیگری که مورد اعتماد و اسناد مقدس قرار گرفته است، روایت «مقبوله عمر بن حنظله» است که درباره دلالت و سند آن می‌گوید: «گرچه صحت این سند، واضح نیست، ولی روایت در نزد فقها «مقبوله» است و ایشان به مضمون آن عمل کرده‌اند. فتأمل»، و در آن احکام فراوان و فوائد گرانقدری است... و از اینکه «فقیه» را «حکَم» قرار داده‌اند، فهمیده می‌شود که: نایب مناب امام علیه السلام در همه امور است و به همین نکته اشعار دارد سخن حضرت که فرمود:

۱. اصول کافی (معرب)، ۲۷/۱.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ۲۳۱/۹. در حالیکه ملااحمد اردبیلی، در حدود ۳ قرن قبل از ملاحمد نراقی به این روایت برای ولایت فقیه استناد کرده است، چگونه است که گفته‌اند: «برای نخستین بار ملا احمد نراقی و آنها شاید به خاطر حمایت و پشتیبانی از پادشاه وقت، به ابتکار این مطلب - ولایت فقیه - پرداخته و برای ارائه مدارک شرعی برای اثبات نظریه خود، این احادیث را جمع‌آوری کرده است... حکمت و حکومت ۱۷۸.

«فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علينا ردّ و الرادّ علينا الرادّ علی الله فافهم»<sup>۱</sup>.

هم چنین در بحث از اقامه حدود در عصر غیبت توسط فقیه، به روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه اشاره می‌کند و به استناد قبول اصحاب و عمل آنان، سند آن را قابل اعتماد می‌داند بگونه‌ای که «عدم صحت سند» به اعتبار روایت، خللی وارد نمی‌سازد. وی سپس به نقد ادله قائلین به اجرای حدود می‌پردازد و دلیل عمده این نظریه، روایه حفص بن غیاث را از نظر سند و دلالت مخدوش معرفی می‌کند. ولی در پایان خود به جواز اقامه حدود متمایل می‌شود، چرا که تعبیر امام علیه السلام را در روایت عمر بن حنظله، اشاره بدان می‌داند زیرا تفویض حکم و نصب حاکم، شامل اجرا نیز می‌گردد.<sup>۲</sup>

بحثهای اردبیلی پیرامون روایت ابن حنظله نشان می‌دهد که:

- تسالم اصحاب را در عمل به این روایت و مورد قبول اصحاب بودن

آنها، می‌پذیرد.

- هر چند بر مبنای خود، با دقت تمام به اسناد روایات می‌نگرد و بدون

تحقیق و بررسی کامل، حکم به اعتبار سند نمی‌کند، ولی در عین حال، این روایت را، معتبر می‌داند.

- مقبوله را به «منصب قضاوت» و «صدور حکم قضایی» اختصاص نداده

و «حاکم» را به «قاضی» تفسیر نمی‌کند. تا در دلالت آن، بر ولایت و حکومت، مناقشه کند، بلکه او اختیارات وسیع حاکم اسلامی، و از آن جمله اجرای حدود را بدان مستند می‌کند، و می‌گوید:

«...فقیه، قائم مقام امام علیه السلام و نائب اوست، چه بسا دلیل آن اجماع و روایات

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ۱۰/۱۲ و ۱۱.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ۵۴۵/۷، ۵۴۶.

مانند خبر عمر بن حفظه باشد، زیرا آنچه که برای امام علیه السلام که اولی الناس من انفسهم است جائز است، برای فقیه هم جائز است.<sup>۱</sup>

## نیابت و وکالت فقیه

از دیدگاه اردبیلی، ولایت فقیه دو چهره دارد، چهره‌ای بسوی مردم که تحت «ولایت» او قرار دارند، و چهره‌ای بسوی ولی معصوم، که فقیه از او «نیابت» دارد.

البته تعبیرات مقدس در این باره، یکسان نیست، گاه «وکالت» دو جانبه را مطرح می‌سازد، یعنی فقیه، هم از سوی امام علیه السلام دارای نیابت و وکالت است، و هم از سوی مولی علیه، وکالت دارد، مثلاً درباره مالکی که غائب است و فقیه اموال او را به نفع طلبکارانش می‌فرشد، این تعبیر را بکار می‌برد.<sup>۲</sup> البته وکالتی را که او مطرح می‌کند، به معنی عقد و پیمان طرفینی بین «حاکم» و «مردم» نیست که مردم او را وکیل نمایند و در نتیجه انتخاب حاکم از طرف مردم باشد. بلکه این وکالت، به معنی ولایتی است که ولی حقیقی انسانها، به حاکم می‌سپارد تا در مواردی که اشخاص مستقیماً در امور خود نمی‌توانند دخالت کنند، او از طرف آنها و به مصلحتشان اقدام نماید.

مثلاً اردبیلی در استدلال بر این فرع فقهی که چرا مال پیدا شده را به حاکم می‌توان سپرد، می‌گوید: چون حاکم، «نائب» فرد غائب است و برای مصالح جامعه و مردم «نصب» شده است، لذا در مواردی که مالک حضور نداشته باشد، «ید او»، «ید مالک» است... حاکم این مال را نگهداری، و اگر مصلحت بداند بفروش می‌رساند و پول آن را نگه می‌دارد. و چنانچه عین آن مال، و یا ثمن آن،

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ۱۶۰/۸.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ۱۶۸/۹.

تلف شود، حاکم ضامن نیست، زیرا فقیه به عنوان «وکالت و نیابت» تصرف نموده، و وکیل بدون تفریط ضامن نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

هم چنین درباره لقطه می‌گوید اگر آن را در اختیار حاکم بگذارند، او ضامن نیست، زیرا حاکم «وکیل مالک» است.<sup>۲</sup>

در باب زکات نیز این مسأله مطرح است که: با توجه به اینکه بدون ملک، عتق صورت نمی‌گیرد، پس چگونه حاکم از زکات، برده می‌خرد، و بدون آنکه خود مالک آن برده شود، او را آزاد می‌سازد؟ و مگر یکی از مصارف زکات، خرید بنده و آزاد کردن آن نیست «وفی الرقاب»؟ اردبیلی با استفاده از مبنای «وکالت فقیه» در صدد حل مشکل بر می‌آید بدین معنی که زکات اگر چه به ملکیت اهل زکات در می‌آید، ولی شارع، «فقیه» را «وکیل» آنها قرار داده است.<sup>۳</sup>

اینگونه بحثها نمایانگر آن است که چرا مقدس در تصرفات فقیه، به سراغ مسأله وکالت می‌رود و تنها به «عنوان نیابت از معصوم» بسنده نمی‌کند؟

اردبیلی در صدد آن است که از این راه، احکام وکالت را بر دخالتها و تصرفات فقیه، مترتب نموده و آثار حقوقی وکالت را بر آن اثبات کند. چنین وکالتی، هر چند در مورد «غائب» مطرح شده و نوعی «وکالت قهری» است که به پیمان و قرار دادی بین «غائب» و «حاکم» مستند نیست، ولی اردبیلی، «ولایت فقیه» را در موارد خاصی به «وکالت قهری» تفسیر می‌کند تا آثار وکالت را بر آن مترتب سازد.

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ۱۰/۴۳۴ تا ۴۳۸.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۰/۴۴۱، و در ۴۸۳، «فان الحاکم وکیل الغائب عندهم علی الظاهر».

۳. مجمع الفائدة والبرهان، ۴/۱۶۱.

در این تحلیل، «وکالت» از سوی انسان، و «نصب» از سوی خداوند، کاملاً سازگار با یکدیگر معرفی می‌شود.<sup>۱</sup>

و با این برداشت، چنین سؤالی قابل طرح است که آیا می‌توان «وکالت از غائب» را به «وکالت از عموم شهروندان» تعمیم داد، و «وکالت قهری» را به «وکالت عقدی» توسعه داد؟ و آیا چنین تعمیم و توسعه‌ای، با «نیابت و نصب» سازگار است و یا می‌تواند در عرض آن مطرح باشد؟

### نیابت از امام (ع)

در تحلیل‌های فقهی محقق اردبیلی، مبنای نیابت فقیه از معصوم، مورد توجه است، او در موارد مختلف از «فقیه» بعنوان «قائم مقام امام (علیه السلام)»<sup>۲</sup> و نائب حضرت<sup>۳</sup> یاد می‌کند و هنگامی که این پرسش را مطرح می‌کند چرا فقیه برای برعهده داشتن رهبری و ولایت جامعه احق است؟ پاسخ می‌دهد:

«لانه نائب لولی الاصل و هو الامام (علیه السلام)»<sup>۴</sup>.

زیرا فقیه نائب صاحب اصلی ولایت - امام (علیه السلام) - است.

۱. محقق اردبیلی، حتی از اینکه امام معصوم را نیز وکیل مردم، که از طرف خداوند نصب شده، بدانند، ابایی ندارد، وی با قبض زکات از سوی امام معصوم، شخص بری الذمه می‌شود، چون او اولی بالمؤمنین من انفسهم می‌باشد لذا حق دارد که زکات را از سوی مستحقین آن قبض کند، کأن امام (ع) وکیل مستحقین است که منصوب از طرف خداست. مجمع الفائدة/۴/۲۲۰

فقهها مسأله دریافت زکات توسط حاکم را به عنوان «وکالت» از سوی مالک، و یا از سوی مستحقین، و نیز به عنوان «ولایت» بر مستحقین مورد توجه قرار داده‌اند و تفاوت هر یک از این دو را توضیح داده‌اند. العروة الوثقی، کتاب الزکاة، فصل فی اعتباریة القرية، مسأله ۳، و شروع آن.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۰، ص ۴۹۶.

۳. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۰، ص ۴۶۶.

۴. مجمع الفائدة و البرهان ۲۳۱/۹.

و در برخی موارد «فقیه» را «خلیفه امام علیه السلام» معرفی می‌کند، مثلاً دلیل استحباب دفع زکات به فقیه را آن می‌داند که فقیه خلیفه و جانشین امام علیه السلام است، و لذا آنچه که بدست فقیه برسد، مثل آن است که بدست خود حضرت رسیده باشد:

«انه خلیفة الامام علیه السلام فكان الواصل الیه واصل الیه علیه السلام».<sup>۱</sup>

یکی از تفاوت‌هایی که بین تحلیل مقدس با دیدگاه برخی از فقهای دیگر مانند علامه حلی پیرامون ولایت فقیه وجود دارد، انیست که تصرف فقیه در شؤون و حقوق مربوط به امام علیه السلام، تحت عنوان «نیابت از او» و یا «ولایت بر او» قرار دارد؟ علامه حلی، تصرف فقیه در سهم امام علیه السلام را از نوع «ولایت بر غائب» می‌داند که چون فقیه بر اموال غیب ولایت دارد، و حضرت ولیعصر علیه السلام نیز که مالک نیمی از خمس است، غائب است، پس اموال حضرت تحت نظر فقیه، به مصرف می‌رسد.<sup>۲</sup> ولی محقق اردبیلی، با علامه حلی همراه نیست و ولایت بر خمس را ولایت بر غایب ندانسته، و این تعبیر را نمی‌پسندد. زیرا مفهوم این سخن آن است که امام علیه السلام بواسطه غیبت، تحت ولایت یکی از رعیت خود قرار دارد! محقق اردبیلی می‌گوید برداشت صحیح از روایات این است که فقیه از طرف امام علیه السلام «وکالت» داشته، و برای اینگونه تصرفات «مأذون» است.<sup>۳</sup>

از آنجا که عموم فقهای شیعه، ولایت فقیه را از باب نیابت از معصوم دانسته‌اند، لذا با این سؤال مواجه بوده‌اند که چون نیابت و وکالت، باموت منوب عنه و موکل، باطل می‌شود و وکیل عزل می‌شود، پس نیابتی که برای فقها وجود

۱. مجمع الفائدة والبرهان ۴/۲۰۶.

۲. منتهی المطلب، علامه حلی ۵۵۵/. ولانه نوع من الحکم علی الغائب فلا يتولاه غیر من ذکرناه.

۳. مجمع الفائدة والبرهان، ۴/۳۵۸.

داشته، با توجه به اینکه از طرف امام صادق علیه السلام بوده و آن حضرت در مقبوله عمر بن حنظله آنان را به عنوان حکم و نماینده خود قرار داده، چگونه می‌تواند پس از دوران زندگی امام صادق ادامه پیدا کند؟

اردبیلی، ابتدا پاسخ فقیه معاصر خود شهید ثانی را مطرح، و سپس به تحقیقی پیرامون این موضوع می‌پردازد. پاسخ شهید ثانی این است که: «استمرار ولایت فقها، از عصر حضور ائمه یا دوران غیبت، مورد اتفاق نظر همه اصحاب است، چون ولایتی مانند نصب يك شخص به ولایت نیست، بلکه از مقوله يك حکم کلی الهی است که مانند احکام دیگر از سوی امام صادق علیه السلام، «اعلام و بیان» شده از قبیل اینکه شهادت عادل مورد قبول است، و یا اخبار ذوالید حجت است». البته شهید در پایان با اضافه کردن «وفیه بحث» عدم اعتماد خود را نسبت به این پاسخ نشان می‌دهد<sup>۱</sup>، و ظاهراً اجماع را برای حل مشکل کافی می‌داند.

با تحلیلی که شهید ثانی از «ولایت حاکم» عرضه نموده، فقیه، از سوی امام علیه السلام «وکالت» ندارد، تا مشکل محدود بودن وکالت به حیاة موکل مطرح باشد. بلکه امام صادق علیه السلام حکم شرعی را بیان نموده و بقاء حکم دائر مدار عنوان آن است، چه اینکه حیات و ممات امام به عنوان بیان کننده آن، تأثیری در ادامه حکم الهی ندارد. این برداشت از «ولایت» بعدها در کتاب «عناوین» مورد توجه قرار گرفت و میر عبدالفتاح مراغی بدان متمایل گردید:

«ظاهر این است که ولایت حاکم شرعی از قبیل «بیان حکم و قانون» است، و اینکه معصوم، فقیه را برای این سمت قرار داده «کشف» از حکم می‌کند، نه آنکه از قبیل توکیل یا نصب باشد»<sup>۲</sup>.

۱. مسالك الافهام، شهید ثانی.

۲. العناوین، سید عبدالفتاح مراغی، عنوان فی بیان الولايات، (بدون صفحه).



ولی این برداشت مرضی محقق اردبیلی نیست، چون دلیلی بر آن وجود ندارد، بلکه آنچه از روایات نصب استفاده می‌شود، چیزی بیش از «بیان حکم» و اعلام ولایت است. چون ظاهر این روایات آن است که ائمه فقها را حاکم «قرار داده‌اند» و برای ولایت به ایشان «اذن» داده‌اند.<sup>۱</sup>

از این رو مقدس برای پاسخ بدان شبهه راه دیگری را پیموده است، حاصل نظر او این است که:

بر مبنای اینکه با موت موکل، وکیل از وکالت عزل می‌شود، باز هم مشکلی در ولایت فقیه وجود ندارد، زیرا فقیه در عصر غیبت، از سوی ائمه‌ای که از دنیا رفته‌اند، وکالت و نیابت نداشته، تا پس از آنها، معزول باشد. آشکار است که نیابت فقیه از سوی حضرت صاحب الامر علیه السلام است و اذن آن حضرت برای اعمال ولایت از سوی فقیه و نیابت فقیه، از این راهها، ثابت است:

### الف) اجماع.

ب) کشف عقلی: زیرا اگر آن حضرت برای رهبری و ولایت اذن ندهد، امور جامعه بهم ریخته و مردم در حرج و تنگنا قرار گرفته، اختلال نظام پیش می‌آید و چون امام علیه السلام قطعاً به بروز چنین مشکلاتی راضی نیست. لذا به اذن حضرت، علم داریم.

ج) ظاهر روایات مثل مقبوله عمر بن حنظله دلیل آن است که هر کس دارای آن صفات و ویژگیها باشد، از طرف ائمه پیوسته منصوب است و اذن ائمه برای ولایت او وجود دارد. نه آنکه چنین فردی با آن صفات فقط از طرف يك امام و تنها در دوران حیات آن امام به ولایت نصب شده باشد.

به علاوه ممکن است گفته شود: اذن، در حال «ظهور امام» و «تمکن»

۱. مجمع الفائدة والبرهان ۲۹/۱۲.

حضرت از نصب خاص، مورد نیاز و لازم است، نه آنکه بطور کلی به «اذن» احتیاج باشد. از این رو فقیه در حال غیبت حاکم مستقل است<sup>۱</sup>، و دلیل حاکم علی الاطلاق بودن او یکی اجماع و دیگری اختلال نظام و حرج است که بدلیل عقل و نقل، «منفی» است.

پس هر چند اصل ولایت برای حاکم شرع روشن و مسلم است، ولی سیاق روایات و ظاهر آنها گواهی می‌دهد که مسأله اذن خاص از سوی امام(ع) و برای دوران حیات خود آن امام مطرح نیست، و آنها بطور کلی هر کس را که دارای آن صفات باشد، نصب نموده‌اند.<sup>۲</sup>

نتیجه اینکه، از نظر محقق اردبیلی:

اولاً: دلیل ولایت فقیه، تنها روایات نیست تا با تردید در دلالت آنها، ولایت فقیه مورد اشکال و تردید قرار گیرد.

ثانیاً: سیاق روایات شاهد آن است که اذن عام از سوی ائمه(ع) برای کسانی که صفات لازم برای ولایت را داشته باشند، صادر شده است.

ثالثاً: در دوران کنونی برای ولایت حاکم، به اذن حضرت ولیعصر<sup>علیه السلام</sup> نیاز است، و این اذن به اجماع و دلیل عقل، ثابت است.

رابعاً: در دوران ظهور، حکومت بدون اذن مشروع نیست، ولی در دوران غیبت که نصب خاص امکان پذیر نیست، چنین شرطی برای ولایت لازم نیست.

۱. از مجموع بحثهای اردبیلی در موارد مختلف فقه و تأکیدات فراوان او بر «نیابت» فقیه از امام(ع) می‌توان فهمید که آنچه را در اینجا مطرح نموده، تنها در حد يك احتمال است، آن هم احتمالی که خود او در موارد دیگر اعتنایی بدان نکرده است. طرح این احتمال، تأکید بر این مطلب است که حتی اگر نیابت فقیه برای دوران غیبت، بر اساس روایات قابل اثبات نباشد زیرا پاسخی برای آن مشکل نداشته باشیم، ولی به دو دلیل دیگر ولایت فقیه، غیر قابل انکار است.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ۲۷/۱۲ تا ۲۹.

## عموم نیابت

نگرش محقق اردبیلی به اختیارات حاکم اسلامی، بسیار گسترده و وسیع است، تعبیرات او در این باره، چنین است:

- حاکم علی الاطلاق.<sup>۱</sup>

- المقرر عندهم رجوع جميع ما يرجع اليه عليه السلام اليه.<sup>۲</sup>

- الفقيه نائب مناب الامام في جميع الامور.<sup>۳</sup>

- جاز للحاكم، ما جاز للامام الذي هو اولی الناس من انفسهم.<sup>۴</sup>

مقدس بر مبنای عموم نیابت معمولاً احکامی را که در فقه از اختیارات امام علیه السلام شمرده شده، برای قائم مقام و نائب او نیز مطرح می‌سازد مگر آنکه دلیلی بر خلاف آن وجود داشته باشد.

مثلاً بر مبنای اینکه تسعیر (قیمت‌گذاری) جائز باشد، این سؤال را مطرح می‌کند: آیا فقط برای امام معصوم این کار جائز است و یا حاکم شرع هم می‌تواند این کار را انجام دهد؟ خود او تعمیم را ترجیح می‌دهد.<sup>۵</sup>

درباره زمین تحجیر شده‌ای که بدون احیاء، رها نموده‌اند می‌گوید: چون این زمین قابل استفاده است و بدان نیاز است، لذا رها شدن و معطل ماندن آن خلاف مصلحت می‌باشد، لذا امام علیه السلام کسی را که تحجیر کرده، مجبور می‌کند تا آن را آباد کرده و یا تخلیه نماید، زیرا او حاکم و سررشته دار امور جامعه است، به همین دلیل دیگر حکام نیز چنینی اختیاری را دارند فتأمل.<sup>۶</sup>

درباره اراضی مفتوحه عنوة که آیا در دوران غیبت بدون اذن حاکم می‌توان

۱. مجمع الفائدة و البرهان ۲۸/۱۲

۲. مجمع الفائدة و البرهان ۲۸/۱۲

۳. مجمع الفائدة و البرهان، ۱۱/۱۲

۴. مجمع الفائدة و البرهان، ۱۶۰/۸

۵. مجمع الفائدة و البرهان، ۲۴/۸

۶. مجمع الفائدة و البرهان ۵۰۰/۷

تصرف نمود، می‌گوید: اگر حاکم را قائم مقام امام علیه السلام بدانیم، ناچار باید اذن او در اموری که مربوط به امام علیه السلام است حاصل شود.<sup>۱</sup>

و نیز در مسأله توبه قبل از ثبوت جرم در نزد حاکم چنین اظهار نظر می‌کند: امام می‌تواند عفو کرده و حد را اجرا نکند، ظاهر این است که بر مبنای جواز اقامه حدود برای حاکم، این اختیار برای او نیز وجود دارد.<sup>۲</sup> و دربارهٔ اختیار حاکم برای آنکه مجرم ذمی را به حاکم خودشان تحویل دهد و یا بر طبق قوانین اسلام با او برخورد کند، به آیه‌ای که خطاب به «پیامبر» است، استشهاد می‌کند «فان جاؤوك فاحکم بینهم او اعرض عنهم» و سپس می‌گوید:

چون این تخییر برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است، حکام اسلامی نیز به «تأسی» چنین اختیاری دارند.<sup>۳</sup>

هم چنین دربارهٔ محروم نمودن فرزند از ارث در حال حیات خود، اردبیلی روایتی را که مربوط به امام علیه السلام می‌داند، نقل می‌کند، مضمون آن این است که «تبری در نزد امام علیه السلام از ارث جائز است» و سپس اضافه می‌کند: ممکن است این حکم برای تبری در نزد هر حاکمی - ولو غیر امام - وجود داشته باشد.<sup>۴</sup>

در برخی از روایات وارد شده است که حضرت علی علیه السلام مدیونی را که متمکن از اداء دین بود ولی دین خود را ادا نمی‌کرد، به زندان می‌افکند. اردبیلی با توجه به این اختیار امام علیه السلام می‌گوید: بعید نیست که چنین حقی برای حاکم نیز وجود داشته باشد، چون حاکم نائب امام علیه السلام است.<sup>۵</sup>

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ۴۷۳/۷.

۲. مجمع الفائدة و البرهان ۳۴/۱۳.

۳. مجمع الفائدة و البرهان، ۹۳/۱۳.

۴. مجمع الفائدة و البرهان، ۵۲۰/۱۱.

۵. مجمع الفائدة و البرهان، ۱۱۳/۹.

در موارد فوق، و مشابه آنکه اردبیلی مسأله تعمیم اختیارات امام معصوم را به ولی فقیه مطرح ساخته، بدنبال «نص خاص» برای توسعه نبوده است و همانگونه که از تعبیرات او بخوبی استفاده می‌شود، با استناد به «عموم نیابت» نظر داده است.

از نظر مقدس، دیدگاه عموم نیابت دارای سه دلیل می‌تواند باشد:

۱- اجماع: استنتاج اردبیلی از بحثهای فقهی فقهای پیشین این است که «عموم نیابت» در بین آنان مورد اتفاق نظر بوده است، بگونه‌ای که اختصاص دادن اختیارات فقیه به صدور فتوا و فصل خصومت بر خلاف نظر فقها به حساب می‌آید.

۲- برای اداره جامعه و سامان دادن به امور انسانها، چاره‌ای جز آن نیست که فقیه «حاکم علی الاطلاق» بوده و اختیارات معصوم را در دست داشته باشد، چون در غیر این صورت، معضلات فراوانی در جامعه لاینحل مانده و نظام زندگی اجتماعی آسیب می‌بیند و یا حداقل مردم در تنگنا و دشواری قرار گرفته و ناچار به تحمل سختیها خواهند بود. در حالیکه به حکم عقل و نقل، اختلال نظام اجتماعی، و حرج و سختی، نارواست و اینگونه زندگی مورد پسند عقل و مورد تأیید شرع نمی‌تواند باشد.

«نعم ینبغی الاستفسار عن کونه حاکماً علی الاطلاق و عن رجوع جمیع ما یرجع الیه علیه السلام الیه کما هو المقرر عندهم فیمکن ان یقال دلیله الاجماع او لزوم اختلال نظم النوع و الحرج و الضیق المنفین عقلاً و نقلاً»<sup>۱</sup>

۳- مقبوله عمر بن حنظله، که اردبیلی از آن چنین استظهار می‌کند:

«از اینکه امام علیه السلام فقیه را حکم قرار داده است، فهمیده می‌شود که او در

۱. مجمع الفائدة و البرهان ۲۸/۱۲.

همة امور نائب مناب امام علیه السلام است.<sup>۱</sup>

تنوع این ادله موجب می‌شود تا کیفیت استناد به «عموم نیابت» در مسائل مختلف، متفاوت باشد. مثلاً برای تحقیق پیرامون حکم نماز جمعه در عصر غیبت، و شمول ادله نیابت عامه نسبت بدان، روشن است که دلیل لزوم اختلال نظم و یا لزوم حرج، نمی‌تواند وجوب آن را در غیبت مانند حضور اثبات کند، چه اینکه استناد به عموم نیابت از راه اجماع نیز نمی‌تواند چنین نتیجه‌ای داشته باشد، زیرا اجماع به عنوان دلیل لّبی در چنین مواردی قابل اعتماد نیست، بخصوص که اگر عموم نیابت در این مورد، مورد اتفاق نظر فقها بود، فتوا به وجوب عینی آن می‌دادند.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر بسیار از مشکلات اجتماعی را با استناد به مبنای دوّم، می‌توان حل کرد، زیرا در حکومت اسلامی علاوه بر اینکه نظم اجتماعی باید محفوظ بماند - لذا استفاده غیر منضبط از منابع طبیعی ممنوع است - مردم نیز نباید در سختی و فشار قرار گیرند، لذا حاکم اسلامی با حربۀ «لا حرج» می‌تواند عوامل مشکل‌زا را قطع کند، حتی اگر به سر حدّ «ضرورت» نرسیده باشد.

بطور کلی، توجه اردبیلی به اصل «لا حرج» در فقه، و توجه خاص وی بدان به ویژه در مسائل اجتماعی و حکومتی، تصویر روشن و زنده‌ای، از حکومت اسلامی و نظام اجتماعی اسلام، ارائه می‌دهد، به خصوص که او فلسفه و ضرورت حکومت و اختیارات حاکم را این اصل بنیادین قرار داده است.

علاوه بر این، اردبیلی که حاکم اسلامی را مبسوط الید می‌داند، معیارها و ضوابط دیگری نیز در اختیار او قرار می‌دهد تا برای اداره جامعه، حاکم کردن قسط و عدل، و برخورد با عوامل ظالم و متجاوز، از قدرت و قوّت کافی

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ۱۱/۱۲.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ۳۶۲/۲.

برخوردار باشد. مثلاً می‌گوید: حق مظلوم را از ظالم ستاندن و او را به حق خویش رساندن، واجب است، لذا بر این اساس، و نیز بر اساس لزوم امر به معروف و نهی از منکر، واجب است که حاکم اسلامی بدهکاری را که بدون جهت، در اداء دین اهمال می‌ورزد، به زندان افکند،<sup>۱</sup> تا بدین وسیله حق مظلوم را از حلقوم ظالم بیرون کشیده و معروف را در جامعه بپا دارد.

### تفاوت‌های دولت معصوم و دولت فقیه

تفاوت‌های دو دوره «حضور امام معصوم» و «غیبت» وی، و آثار هر يك از نظر «مشروعیت عمل به احکام شریعت» از بحث‌های سابقه دار و طولانی در فقه شیعه است. سؤالی که در این باره مطرح است این است که آیا همانگونه که در عصر حضور و با بودن امام معصوم در رأس حکومت، هیچ گونه محدودیتی برای اجرای احکام اسلام و مشروعیت عمل بدان وجود ندارد، در عصر غیبت و عدم دسترسی به امام معصوم نیز که فقیه عادل، جامعه را اداره می‌کند، همه مقررات اسلامی قابل اجرا بوده و «غیبت» موجب تعطیل بخشی از احکام نمی‌گردد؟ در مقررات حقوقی و جزایی بحث حدود، در قوانین سیاسی بحث جهاد ابتدایی، در احکام عبادی بحث نماز جمعه، در مسائل اقتصادی بحث خمس، نمونه‌هایی است که پیرامون لزوم و وجوب آن آراء متفاوتی ابراز شده است. کسانی که «عموم نیابت» را در «ولایت فقیه» پذیرفته‌اند، مبنای کلیه احکام را بر دوام و ثبات دانسته و هرکجا که اجرای حکمی، بر عهده امام معصوم علیه السلام گذاشته شده باشد، بر اساس نیابت عامه، حاکم اسلامی - ولی فقیه - را مسؤول اجرای آن می‌دانند.

در بحث‌های گذشته دیدیم که محقق اردبیلی پس از مناقشه در دلیل خاص

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ۱۱۳/۹

اجرای حدود توسط حاکم، ولی با توجه به عموم نیابت و مقبوله عمرین حنظله آن را قابل اثبات دانست.

البته این سخن بدان معنی نیست که قایلین به ولایت مطلقه فقیه، الزاماً هیچ موردی را خارج از حیطه نیابت عامه او نمی‌دانند، زیرا چه بسا در موردی از ادله خاص آن استفاده کنند که حضور امام معصوم شرط جواز و مشروعیت بوده و بدون آن، نباید اقدامی صورت گیرد. طبعاً اینگونه موارد جنبه استثنایی پیدا کرده و نیاز به دلیل خواهد داشت.

شیخ صدوق در فروع مختلفی از کتاب الارث، و به تبع وی عده‌ای دیگر از فقها، «سهم ارث امام المسلمین» را در عصر غیبت، مربوط به ولی امر مسلمین ندانسته است. مثلاً درباره ولد ملاءنه که ثلث دارایش برای مادر و بقیه آن از آن امام است.<sup>۱</sup> شیخ صدوق می‌گوید: در عصر غیبت همه ارث از آن مادر است، هم چنین در مورد ارث کسی که وارث ندارد، صدوق حکم وارث بودن امام را به عصر حضور اختصاص داده و درباره دوران غیبت می‌گوید برای مردم آن شهر است.<sup>۲</sup> درباره سهم «مؤلفه قلوبهم» و «العاملین علیها» از زکات نیز برخی قائل شده‌اند که این سهام در عصر غیبت ساقط می‌گردد، و تنها با حضور امام معصوم علیه السلام از زکات برای این موارد مصرف می‌گردد.<sup>۳</sup> بخصوص که سهم عاملین و کارگزاران مالیاتی، حکایت از وجود سازمان و گروهی برای جمع آوری زکات دارد، و با تعطیل حکومت معصوم، موردی برای این مصرف باقی نمی‌ماند!

«اندیشه تعطیل»، خود زاییده یأس نسبت به تشکیل حکومت اسلامی و یا غفلت از آن در عصر غیبت می‌باشد که در اثر آن، اندیشه‌های فردگرایانه جایگزین بینش اجتماعی، حکومتی شده، و ذهنیت فقهی را بر آن اساس شکل می‌دهد.

۱. وسائل الشیعه، ۵۶۰/۱۷ «ترثه امه الثلث والباقي لامام المسلمین لان جنایته علی الامام»

۲. من لایحضره الفقیه، ۳۲۳/۴، ۳۲۴، ۳۳۳.

۳. النهایه، شیخ طوسی، ۱۸۵.



محقق اردبیلی، در اینگونه موارد، همراه و طرفدار نظریه تعطیل نیست، مثلاً درباره سهم مؤلفه قلوبهم والعاملین علیها می‌گوید:

«برخی با این استدلال که «عامل» و کارگزار، دستیار امام برای جمع آوری زکات است، لذا با غیبت حضرت، چنین سمتی وجود نخواهد داشت، به سقوط سهم عاملین نظر داده‌اند. و همین طور درباره مؤلفه قلوبهم. در حالیکه چنین سخنی مورد تأمل و اشکال است، زیرا ممکن است در غیبت نیز به این دو گروه نیاز بوده و حاکم اسلامی بدانها احتیاج داشته باشد»<sup>۱</sup>.

هم چنین درباره ارث امام از ولد ملاحظه، این احتمال را مطرح می‌سازد که روایت اشاره به بیت المال داشته باشد، یعنی جنایت چنین شخصی از بیت المال پرداخته می‌شود و لذا حضور امام معصوم در آن دخالتی ندارد.<sup>۲</sup>

در مسأله استحباب مرابطه و مرزبانی نیز مقدس تصریح می‌کند که این حکم اختصاصی به زمان حضور امام معصوم ندارد.<sup>۳</sup>

در عین حال، اردبیلی در موارد متعددی از اینکه صریحاً فتوا به «تعمیم» دهد و زمان غیبت و حضور را یکسان بداند، ابا دارد و اظهار نظر را مشکل تلقی می‌کند. سرّ مطلب آن است که از یک سو بر مبنای خود عموم نیابت را پذیرفته است، ولی از سوی دیگر، در این موارد، فتوا و نظر اصحاب را با خود نمی‌بیند و در اثر سکوت و عدم تعرض فقهای دیگر، با تردید از مسأله عبور می‌کند و یا اصلاً مسأله را تنها در دائره حضور مطرح نموده و ذکری از غیبت به بیان نمی‌آورد.

مقدس از اینکه فقهای گذشته پیرامون چنین مسائلی کمتر به بحث پرداخته و تکلیف این گونه از مسائل را روشن نساخته‌اند گلایه دارد، او در بحث جزیه و مصرف آن می‌گوید:

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ۲۰۱/۴ و نگاه کنید به ۴۷۰/۱۱.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ۵۱۶/۱۱.

۳. مجمع الفائدة والبرهان ۴۴۹/۷.

«در زمان حضور، حکم جزیه آشکار است امام علیه السلام چگونه که مصلحت بدانند مصرف می‌کند، ولی در زمان غیبت، مشکل است. ممکن است گرفتن جزیه از سوی حاکم که نائب حضرت است جائز بوده و او جزیه را نیز مانند زکات در بیت المال مسلمانان قرار داده و در جهت مصالح آنان صرف کند. در عین حال مسأله روشن نیست که آیا غیر حضرت، چنین اختیاری دارد؟ چه اینکه برای اینکار از سوی حاکم، دلیلی ندیده، و سخنی از اصحاب نیافته‌ام. بلکه عبارات آنان مجمل و گنگ است. شگفت آور است که آنان احکام مربوط به امام علیه السلام را در عصر حضور مطرح می‌سازند ولی اینگونه مسائل را رها می‌کنند! چه بسا که مستندی برای آن در اختیار ندارند، پس چه بهتر که تصریح کنند تا فکر امثال ما آرامش یابد و شبهات رخت بریندد...»<sup>۱</sup>

بهر حال اردبیلی، جهاد ابتدایی را در عصر غیبت متفی می‌داند، و لذا حتی بحث و بررسی احکام فقهی آن را هم دنبال نمی‌کند<sup>۲</sup> چه اینکه در آیات الاحکام هم بسیار از آیات را به همین بهانه مورد بحث و تحقیق قرار نمی‌دهد.<sup>۳</sup> او حتی معتقد است که عدم ورود به این مباحث، «اولی» است زیرا به وظایف امام علیه السلام مربوط می‌شود و ما را نرسد که در چنین مباحثی وارد شده و از آنچه که باید امام انجام دهد، و یا آنچه که «نباید» مرتکب شود، سخن بگوییم و اگر احیاناً اصحاب ما در این وادی قدم برداشته‌اند، به تبعیت از فقهای عامه بوده است که آنان افراد جائز الخطا را بر منصب امامت قرار داده و سپس در صدد «تعیین تکلیف» برایشان برمی‌آیند.<sup>۴</sup> ولی بر مذهب ما، امام علیه السلام به وظیفه خویش آگاه است، لذا بحث ما از آن «فضولی» است.<sup>۵</sup>

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ۵۱۸/۷.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ۴۳۷/۷.

۳. زبدة البیان، ۳۱۰.

۴. مجمع الفائدة والبرهان ۵۱۷/۷ و نگاه کنید به ۴۸۷/۷ و ۵۲۱.

۵. مجمع الفائدة والبرهان ۴۶۱/۷ و نگاه کنید به ۲۱۶/۱۰ و زبدة البیان ۶۷۸.

مقدس اردبیلی در مورد برخی از احکام، با توجه به مصلحت آشکار حکم و نیازی که بدان وجود دارد، بدون تردید، تعمیم آن را در عصر غیبت می‌پذیرد، مثلاً همانگونه که در دستگاه حکومت امام علیه السلام، «قاسم» وجود دارد، پس از آن نیز با توجه به نیازهایی که در حکومت وجود دارد، بودن چنین مردی مستحب است.<sup>۱</sup> ولی اگر حکم خلاف قاعده باشد، هرچند از طرف امام علیه السلام به اجرا درآمده باشد، و نسبت به «احتمال اختصاص به امام» نمی‌توان صرف نظر نموده و آن را برای هر حاکمی جایز شمرد.<sup>۲</sup>

در موارد زیر، اردبیلی، تنها از حکم مسأله در عصر حضور سخن به میان آورده است:

۱- امام علیه السلام می‌تواند به زیارت پیامبر اجبار کند در صورتی که بدون عذر، مردم آن را ترك کرده باشند.<sup>۳</sup>

بکار بردن تعبیر امام علیه السلام در این فتوا، در حالی است که در روایت مربوط به آن (صحیححه حفص بختری) تعبیر «والی» بکار رفته است: «...ولو تركوا زیارة النبی (ص) لكان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلك».

در اینجا مرحوم مقدس اردبیلی، تعبیر عام روایت «والی» را به تعبیر خاص «امام علیه السلام» در فتوای خود تغییر داده است.

۲- در حالیکه علامه «باغی» را به هرکس که بر «امام عادل» خروج کند، تفسیر نموده، اردبیلی در شرح خود می‌گوید: «منظور از امام عادل (معصوم علیه السلام) است».<sup>۴</sup>

۱. مجمع الفائدة و البرهان ۲۱۶/۱۰.

۲. نگاه کنید به مجمع الفائدة و البرهان ۵۴۹/۱۱ و ۸۴/۱۳ و ۸۵ و زبدة البیان ۶۷۸.

۳. مجمع الفائدة و البرهان ۴۲۶/۷.

۴. مجمع الفائدة و البرهان ۵۲۴/۷ و نگاه کنید به ۲۴/۸ متن علامه: «والولاية من قبل العادل»، شرح اردبیلی: «ای لایس یقبول الولاية من قبل الامام علیه السلام و ذلك ظاهر».

احتمالاً منشأ این تفسیر آن است که اردبیلی «باغی» را کافر و مرتد می‌داند، زیرا منکر ضروری دین بوده و مودت امام علیه السلام را انکار می‌کند. از این رو بناچار باید بغی به خروج بر معصوم تفسیر شود، چون خروج بر حاکم اسلامی - اگر معصوم نباشد - موجب کفر نیست.

۳- مقدس اجرای حد محارب را اختصاص به امام علیه السلام داده، و بحث پیرامون آن را خارج از وظیفه فقها تلقی نموده است.<sup>۱</sup>

منشأ این اختصاص آن است که در روایات متعدد، اجرای حکم به «امام» واگذار شده است، مثلاً امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال جمیل بن دراج که درباره تعیین نوع مجازات محارب سؤال کرد، فرمود: «ذلك الى الامام ان شاء قطع و ان شاء صلب و ان شاء نفی و ان شاء قتل» همچنین حضرت در پاسخ به همین سؤال از بریدبن معاویه فرمود: «ذلك الى الامام يفعل ما يشاء»<sup>۲</sup>

ظاهراً برداشت اردبیلی از تعبیر «امام» امام معصوم است و لذا اجرای حکم را مختص به آن حضرت دانسته است و می‌گوید:

«با توجه به اختلافاتی که بین فقها پیرامون احکام محارب وجود دارد، و نیز اختلاف روایات، دستیابی به حقیقت آن دشوار است، ولی از آنجا که حکم به امام علیه السلام واگذار شده - آنگونه که ظاهر روایت است<sup>۳</sup> - لذا برای ما عملاً مشکلی وجود ندارد. حداکثر ما بدان جاهلیم و البته مجهولات ما فراوان است، «فتأمل»<sup>۴</sup>.

۱. زبدة البیان ۶۶۵ درباره دلالت آیه جزاء محارب از نظر تفصیل یا تخییر: «لما كان الحكم الى الامام عليه السلام ما كان تحقيقها من وظائفنا».
۲. وسائل الشیعه، ۵۳۳/۱۸ و ۵۳۹.
۳. اگر منشأ استظهار اردبیلی کلمه «امام» باشد، علاوه بر آنکه چنین برداشتی قابل بحث و نقد است، با استظهارات دیگر اردبیلی در موارد مشابه نیز ناسازگار است، زیرا او درباره حدود دیگر مانند سرقت، ارتداد، زنا و فروع آنها که در روایات تعبیر امام دیده می‌شود، فتوا به اختصاص نداده است. چه اینکه در مسأله تخییر حاکم برای اجرای حد، در صورتی که قبل از ثبوت در نزد حاکم توبه کرده باشد، اردبیلی، تخییر را مختص به امام معصوم نمی‌داند در حالیکه در روایت مربوط به آن کلمه «امام» بکار برده شده است: «ان وقع في يد الامام اقامه عليه الحد» مجمع الفائدة و البرهان ۳۵/۱۳، وسائل الشیعه، ۳۲۸/۱۸.
۴. مجمع الفائدة و البرهان ۲۹۸/۱۳.